

انهدام و غارت انجمن اخوت

محمد حسینی

یکی از آشکارترین و برجسته‌ترین شواهد و قراین سیاسی بودن انجمن اخوت و فعالیت‌های سیاسی آن، و در عین حال مبهم‌ترین واقعه در جریان حیات این تشکیلات، حادثه گلوله‌باران و تخریب و غارت منزل ظهیرالدوله و مقر انجمن اخوت در تهران در خلال اقدام محمدعلی شاه در بمباران مجلس و سرکوب مشروطه‌خواهان به شمار آمده است.

امین‌الملک با لحنی قاطع می‌نویسد:

عده‌ای از بیخبران معتقدند که انجمن اخوت مروج روح تنبلی و بطالت بوده است و حال آنکه علاوه بر فداکاریهایی که انجمن برای ترویج آزادی و شکستن سورت تکبر عناصر فاسده استبدادی و برقراری اصول اخوت و مساوات در بین مردم نموده است... انجمن اخوت برای تبلیغ آزادی و تربیت مردم [نیز] خدمات گرانبهایی نموده است. در تمام مقدمات و تحولاتی که منجر به از بین رفتن استبداد و ایجاد مشروطیت در ایران گردیده است و همچنین در کلیه مبارزات با اصول کهنه استبدادی و تربیت و بیداری مردم و ترویج تمدن جدید متکبر و پیشرو بوده است... در دوره مبارزه با استبداد حضرت ظهیرالدوله، که در رأس انجمن قرار داشتند، همواره شاخص بوده‌اند. چنانچه به همین جهت به امر محمدعلی شاه... منزل مرحوم ظهیرالدوله و انجمن اخوت را به توپ بسته و اموال آنها را به غارت بردند... و پاره‌ای از اهل حقیقت و صاحب‌دلان بر آن‌اند که علت واژگون شدن کاخ سلطنت محمدعلی شاه همین اقدام مشارالیه برای خرابی و غارت انجمن اخوت و منزل مرحوم حضرت صفاعلی‌شاه بوده است...^۱

اسماعیل رائین نیز می‌نویسد:

۱. «خاطرات امین‌الملک»، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. به کوشش ایرج افشار. تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۱. ص پنجاه و نه - شصت.

پس از مرگ مظفرالدین شاه، انجمن اخوت مبارزه شدیدی را با دربار محمدعلی شاه آغاز کرد و اعضای انجمن همه بر علیه استبداد و محمدعلی شاه به مبارزه پرداختند. از روزی که محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست، چند روز پی در پی به امر شاه مستبد خانه کسانی که مورد تفر او بودند، از جمله شاهزاده ظل‌السلطان عم شاه، شاهزاده جلال‌الدوله پسر عمش و خانه ظهیرالدوله شوهر عمه شاه که در آن وقت حکمران رشت بود، بمباران و به وسیله سربازان غارت شد...^۱

و سرانجام، محمود کتیرایی بر آن است که: «انجمن اخوت در نهان به پخش اندیشه آزادی و مشروطه‌خواهی می‌پرداخت و در این راه به نمایش تئاتر که در آن به گوشه و کنایه ستمگری فرمانروایان دوره خودکامگی را نکوهش می‌کرد، دست یازید... انجمن اخوت نزدیک به ده سال به کار خود در نهان و آشکار سرگرم بود تا روزی که مجلس را به توپ بستند و خانه ظهیرالدوله را هم ویران کردند و چاپیدند...»^۲ اکنون باید دید بررسی وقایع عینی و نگرشها و قضاوت‌های مطرح شده در این باره، موجد و مؤید چه تلقی و برداشتی از علل و انگیزه‌های تخریب و تاراج انجام اخوت خواهد بود.

در گذشته به نوع نگرش و تحلیل و ایستار ذهنی و عینی ظهیرالدوله و اخوان نسبت به پیدایش و اوجگیری جنبش مشروطه اشاره کردیم. بجز معدودی از اعضای انجمن اخوت، که به تدریج جذب گرداب مشروطه‌خواهی گشته و در بافت ایدئولوژیک آن گرفتار و مستحیل شدند، غالب اخوان از زاویه نگرش «عاقل اندر سفیه»، اگر نگوییم در مجموع متمایل و مدافع هیئت حاکمه، حداقل در موضعی تماشاگرانه و منفعلانه نسبت به ظهور و بسط نهضت، می‌نگریستند. در خلال رویدادها و رویاروییها و تصادمات فکری - سیاسی بین هواخواهان مجلس و مشروطه با مدافعان سلطنت مطلقه و نظم کهن، که خواه ناخواه اکثریت قریب به اتفاق گروهها و افراد را درگیر خود ساخت، اعضای انجمن با فراغ بال و بی‌اعتنا، به خط‌مشی سابق خود و برپایی جلسات عادی ادامه می‌دادند و حتی در واپسین لحظات سرنوشت‌ساز چالش‌نهایی شاه و ملت و صف‌آرایی قزاقها در قبال مجلس و انجمنها که شیخ تیره و تار جنگ و ناامنی برفراز پایتخت سایه افکنده بود، اخوان بدون دغدغه و نگرانی به نشستهای خود ادامه

۱. اسماعیل رائین. فراموشخانه و فراماسونری در ایران. بی‌جا، مؤسسه تحقیق رائین، بی‌تا. سه جلد، ج ۳،

۲. کتیرایی. فراماسونری در ایران. [تهران]، اقبال، ۱۳۵۵. ص ۱۰۳.



علی ظهیرالدوله در جوانی [۴-۴۲۵۶]

می‌دادند و آنجا را از هرگونه تعرض و مخاطره‌ای مصون و برکنار می‌دانستند.^۱ این احساس امنیت در روزهای ۲۳ و ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ و در بحبوحه بمباران مجلس و انجمنها نیز ادامه داشت^۲ و حتی هنگامی که در روز دوم یا سوم کودتا^۳ قوای دولتی تهاجم خود را به منزل ظهیرالدوله و انجمن اخوت آغاز کردند انتظام‌السلطنه (بینشعلی)،

۱. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. همان، «گزارش بینشعلی از طهران به ظهیرالدوله در ۹، ۱۳ و ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۶»، صص ۳۲۷-۳۳۰ و ۳۳۷-۳۴۱ و ۳۴۱.

۲. همان، «نامه فروغ‌الدوله (ملکه ایران) به ظهیرالدوله در ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶».
۳. ظاهراً در روز چهارشنبه ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ صورت گرفت. ن.ک: همان، «نامه فروغ‌الدوله به ظهیرالدوله در غره جمادی‌الثانی ۱۳۲۶، ص ۳۷۰».

پس از شنیدن خبر این تهاجم، آن را شایعه‌ای بی‌اساس و مُهمل و «مزخرف» خواند^۱ و این واکنش مبین آن است که اعضای انجمن چون خود را بیطرف و تماشاچی و «داخل و جمع خرجی» نمی‌دانستند،^۲ از این رو به هیچ‌وجه انتظار و حتی تصور حمله حکومت به مقر خود را به مُخیله‌شان راه نمی‌دادند. با وجود این، به‌رغم ناباوری و تحیر اخوان، به هر حال، این حادثه رخ داد؛ خانه ظهیرالدوله و مقر انجمن خراب شد و اشیاء و اثاثه و کتب گرانبه آن به غارت رفت^۳ بی‌آنکه هیچ‌گونه مقاومت یا حمله متقابلی از جانب اخوان صورت گیرد.^۴

در مورد تبیین و توجیه این حادثه، که به راستی موجب غافلگیری و حیرت ظهیرالدوله و همسر و مریدان وی گردید، نظریات و فرضیات گوناگونی عنوان شده است.

رایج‌ترین و غالب‌ترین نظریه، دعاوی مربوط به مبارزات ضداستبدادی انجمن اخوت می‌باشد که پیشتر به بخشی از آنها اشاره شد. تعجبی ندارد که در میان علل احتمالی حادثه، این علت بیش از بقیه مطمح نظر و مورد حمایت و تأکید و ترویج طرفداران و اعضای انجمن اخوت، با توجه به سلیقه‌ها و دیدگاه‌های سیاسی حاکم بر ایران پس از خلع محمدعلی شاه، واقع شده باشد. از جمله، علیرضا حکیم خسروی، دبیر بعدی انجمن اخوت، می‌نویسد:

... مرحوم ظهیرالدوله را همین بس که، با تمام شئون ظاهر، جامع کمالات معنوی و به تمام معنی به کسوت مقدس فقر آراسته و به لباس منزه درویشی پیراسته بود و... با اینکه در تمام مدت عمر مصدر امور مهمه مملکتی، از وزارت تشریفات تا استانداری و فرمانفرمایی در مرکز ولایات، بوده‌اند هرگز از جاده فقر و اخوت و

۱. همان، «گزارش بینشعلی به ظهیرالدوله در غره جمادی‌الآخری ۱۳۲۶»، ص ۳۶۴-۳۶۵.

۲. همان، ۳۳۶.

۳. همان، ص ۳۶۴ به بعد؛ ناظم‌الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان. ج ۴. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران، انتشارات آگاه - نوین، ۱۳۶۲. دو جلد، ج ۱، ص ۱۸۱؛ دوستعلی‌خان معیرالممالک. رجال عصر ناصری. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱. ص ۱۱۲؛ ادوارد براون. انقلاب ایران. ج ۲. ترجمه و حواشی احمد پژوه. بی‌جا، انتشارات معرفت، ۱۳۳۸. ص ۲۲۱-۲۲۰؛ احمد کسروی. تاریخ مشروطه ایران. ج ۱۵. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹. ص ۶۵۷؛ مهدی ملک‌زاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. ج ۳. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱. هفت جلد در سه مجلد، ج ۴، ص ۷۸۹-۷۹۳ (نامبرده از قول فروغ‌الدوله همسر ظهیرالدوله تفصیل این تهاجم و چپاول را آورده است)؛ یحیی دولت‌آبادی. حیات یحیی. ج ۴. [بی‌جا]، فردوسی، ۱۳۶۲. چهار جلد، ج ۲، ص ۳۷۵؛ محمدمهدی شریف‌کاشانی. واقعات اتفاقیه در روزگار. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، سه جلد، ج ۱، ص ۱۹۲ و....

۴. کتاب آبی؛ گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران. ج ۲. به کوشش و ویراستاری احمد بشیری. تهران، نشر نو، ۱۳۶۳. دو جلد، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۰.

تساوی با سایر مردم قدم فراتر نگذاشته و روش عدالت و تعادل را در هیچ حال از نظر نمی‌برد و همیشه آنچه را بود می‌نمود و به نحوی مرّبای تربیت فقر و درویشی شده بود که خود مربی عده بیشماری از سران و بزرگان و شاهزادگان مملکت گردید... علاوه بر تأسیس انجمن اخوت و همزانو ساختن وزیر و کارمند و پیشخدمت، که سرمایه صلاح و اصلاحی برای مردم عصر بود،... اقدام به تسلیم و تحویل سالارالدوله و حکومت مازندران و همدان ایشان و ترویج سیرهٔ آزادیخواهی و دادگستری‌شان زبانزد هر پیر و برناست - اهتمامات آن بزرگوار در صدر مشروطیت و تشویق و ترغیب مردم به مساوات و حریت و عدالتخواهی مورد تصدیق همگان است، و تخریب منزل و مأوا و غارت اثاث خانه و کتابخانه ایشان به توپ عناد و حملهٔ حامیان استبداد و مقاومتشان در برابر ظلم و بیداد جای انکار نیست و پس از پیشرفت آزادی‌طلبان و فتح تهران تشکیل جشن نصرت ملی و نمایشهای تدریس دروس آزادی‌طلبی و اخلاقی فراموش‌شدنی نخواهد بود.

... مرحوم ظهیرالدوله سرمشق فداکاری و نمونه مجاهدات و آزادی‌طلبی و ملت‌دوستی است که بر تمام مقامات و شئون ظاهری پشت پازد و... برای رفع بیداد و دفع ریشه استبداد از هیچ اقدام و مقاومتی دریغ نفرمود و درس وارستگی و از خودگذشتگی را عملاً به مردم ایران تدریس می‌نمود. خانه و دارایش به باد رفت ولی فکر آزادیخواهیش از یاد نرفت - و نامه‌ای که پس از غارت خانه و خانه خرابی با کمال جرئت و اتکال به حقیقت و اتکا به شخصیت نظماً سروده و برای محمدعلی شاه فرستاده است... برای اثبات عرایض ما کافی است...^۱

اگرچه اسناد مورد بررسی و استناد ما در این نوشتار، مؤید حماسه‌سراییی فوق نمی‌باشد، با این حال، چنین می‌نماید که محمدعلی شاه و اطرافیان و متحدان نزدیک او، اطمینان و رضایت کافی نسبت به ظهیرالدوله نداشتند و ظاهراً نزد ایشان، وی متهم به همدلی و یا حداقل مسامحه و سهل‌انگاری در قبال مشروطه‌خواهان و انقلابیان بود. برخی از اطرافیان شاه، با توجه به خط‌مشی و اقدامات ظهیرالدوله در حکومت همدان و... وی را منشأ بدعت انجمن‌سازی و سرایت این اندیشه به پایتخت و سایر ولایات ایران می‌دانستند، اندیشه‌ای که به تدریج به اسباب دردسر بزرگی برای حکومت و دربار بدل شد و مواضع رسمی انجمن اخوت و ظهیرالدوله نیز، که محمدعلی شاه به واسطه خویشاوندی از او چشمداشت حمایت و همدلی بیشتری داشت، تکافوی خوشنودی و خورسندی خاطر مقام سلطنت را نمی‌نمود. معیرالممالک در این باره

۱. میرزا علی‌خان ظهیرالدوله. تاریخ صحیح بی‌دروغ. به اهتمام علیرضا حکیم خسروی و مقدمه نورالدین مدرس چهاردهی. [تهران]، انتشارات شرق، ۱۳۶۲. صص ۱۵-۱۷.

می‌نویسد:

... حسودان و بدخواهان... به شاه مشتبه ساختند که چون ظهیرالدوله قبل از همه انجمن ساخته و این بدعت را میان مردم نهاده بالتیجه فسادها از آنجا سرچشمه گرفته و باید انجمن اخوت را از میان برداشت. آنقدر در سعایت و اسباب‌چینی کوشیدند تا شاه را بر آن داشتند که امر به کاوش خانه ظهیرالدوله بدهد. در آن هرج و مرج عجیب همین قدر که چنین امری صادر شد یکباره به خانه سلطان فقرا ریخته هر چه بود بردند و شکستند و ویران ساختند.^۱

همچنین، برخی نویسندگان منشأ خصوصیت حکومت مرکزی با ظهیرالدوله را همدلی و مماشات وی در قبال انجمن و انقلابیان رشت و گیلان دانسته‌اند. از جمله محمدمهدی شریف‌کاشانی پس از شرح تخریب و چپاول منزل ظهیرالدوله و انجمن اخوت می‌نویسد: «... خصوصیت دولتیه با ظهیرالدوله از زمان حکومت رشت بود که در حکومت او رشتیه تشکیل اردو داده و او [با آنها] همراهی داشته است...»^۲

کنسول روسیه در رشت نیز گرچه ظهیرالدوله را «شخصی شرافتمند، درستکار و غیرقابل خریداری»^۳ و «با تربیت و انسان و پرانرژی»، و هم‌نوا با خود در مهار انقلابیان و «لزوم اتخاذ اقدامات جدی جهت برقراری نظم» در محیط متشنج آن خطه، ارزیابی می‌کرد^۴ و بدو از آن استقبال کرد،^۵ اما به زودی نتیجه گرفت که روش و منش سیاسی ظهیرالدوله برای محیط انقلاب‌زده‌ای مانند رشت و مقابله با اوضاع بحرانی مناسب نیست^۶ و به استیلائی بیشتر انجمن و انقلابیون رشت منجر گردیده است.^۷

در نتیجه چنین برداشتی، به تدریج سوءظن دربار ایران نسبت به همدلی و تعلق ظهیرالدوله در قبال انقلابیان رشت شدت یافت به طوری که مشیرالسلطنه صدراعظم محمدعلی شاه، درست در آستانه کودتا، تلگراف زیر را برای ظهیرالدوله مخابره کرد:

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم آقای ظهیرالدوله دام اقباله: از قرار راپرتی که از گیلان به سفارت انگلیس رسیده است دوازده هزار قبضه تفنگی که دولت خریداری

۱. معیر الممالک. رجال عصر ناصری. ص ۱۱۲.

۲. شریف‌کاشانی. واقعات اتفاقیه. ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۲؛ حسین سعادت‌نوری. «اعتمادالدوله‌ها، حسام‌السلطنه‌ها، ظهیرالدوله»، مجله یغما، سال ۱۳، ص ۱۴۲ (انتشارات ایران، مرداد ۱۳۶۳).

۳. کتاب نازنجی (گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه روسیه). ترجمه حسین قاسمیان. به کوشش احمد بشیری. تهران، نشر پرواز، ۱۳۶۶. دو جلد، ج ۱: «تلگراف هارتویک»، تهران، ۲۰ مارس ۱۹۰۸، ص ۱۵۷-۱۵۶.

۴. همان، تلگراف ۴ مارس ۱۹۰۸، ص ۱۶۴.

۵. همان، «شرح وقایع اتفاقیه در ولایات ایران بر اساس گزارشات کنسولگریها در مارس ۱۹۰۸»، ص ۱۷۹-۱۸۰.

۶. همان، «تلگراف هارتویک، ۲۰ مارس ۱۹۰۸»، ص ۱۵۶-۱۵۷.

۷. همان، «گزارشات آوریل و مه ۱۹۰۸»، ص ۲۲۲.



تومان آغا ملقب به فروغ الدوله دختر ناصر الدینشاه و همسر علی ظهیر الدوله
به اتفاق دو تن از دختران خود در لباس دراویش [۱۲۵۹-۶۴۵۲ الف]

کرده و به توسط کمپانی وارد گیلان شده است انجمنی که در آنجا تشکیل کرده‌اند خواسته‌اند تفنگها را خریداری نمایند. اگر این فقره صورت وقوع پیدا نماید یقیناً بدانید که خانواده جناب مستطاب عالی را متزلزل خواهد کرد. البته فوراً به وصول این تلگراف از قزاق مأمور گیلان به اداره کمپانی حامل اسلحه فرستاده از تفنگها و اداره کمپانی محافظت و محارست نماید که خدای نخواستہ به دست اشراز نیفتند... چگونه امکان دارد تفنگ خریداری دولت را مجدداً دیگران بخرند. نتیجه اقدامات را زود اطلاع بدهید.^۱

گرچه ظهیرالدوله دعوی فوق را انکار و حکومت مرکزی را از بابت صیانت و حراست تسلیحات دولتی مطمئن ساخت و پس از وصول خبر و انهدام و انحلال مجلس و کلیه انجمنهای انقلابی، فعالانه در جهت انسداد و انحلال انجمن رشت با دربار و حکومت تشریک مساعی نمود،^۱ با وجود این، دیری نپایید که به دستور دولت مرکزی از حکومت آنجا منفصل و سردار افخم جانشین وی شد.^۲

شاید، چنانکه امین‌الملک نیز ادعا می‌کند، دربار ایران به این نتیجه رسیده بود که ظهیرالدوله در نهران بر طبل مشروطه‌خواهان می‌کوبد،^۳ به خصوص که در افواه عامه نیز چنین شایع بود که نامبرده با اتخاذ موضعی انتقادی در برابر شاه، پیوسته او را نصیحت و شماتت می‌کند. برای نمونه، فروغ‌الدوله، همسر ظهیرالدوله، در نامه‌ای به وی نوشت:

... دیروز از انجمن دارالمرز شهرتی کرد که آقای ظهیرالدوله یک تلگراف سختی به شاه زده‌اند که این چه اوضاعی است؟ تمام شلوغی‌ها را خودت می‌کنی، چرا دست از این تقلبات بر نمی‌داری؟ تمام سرحدات را شلوغ کردید، مردم رشت ریخته‌اند قورخانه را تصرف کرده‌اند، تمام شهر شلوغ شده است. این حرف خیلی توی دهانهاست که آقای ظهیرالدوله شاه را نصیحت کرده است. نمی‌دانم راست است یا دروغ....^۴

پس از تخریب و تاراج منزل ظهیرالدوله، باز، نامبرده به همسر خود نوشت: «... یقین داشتم یک تقصیری گردن شما گذاشته‌اند و شما و ظهیر حضور و ناصر علیخان [فرزندان ظهیرالدوله] را کشته‌اند که خانه‌مان را خراب و زن و بچه‌تان را اسیر و در به در کرده‌اند....»^۵.

گفتنی است که بنابر اظهارات و خاطرات «تقی راکد» فعالیت‌های هنری انجمن و برخی نمایشنامه‌های طراحی و اجرا شده به توسط آن دارای مضامین سیاسی به سود مشروطه‌خواهان و در انتقاد از محمدعلی شاه بود. از جمله پیش از واقعه بستن مجلس در انجمن به مدت چند شب یک نمایش پانتومی (تخیلی و صامت) ظاهراً در تقلید و تنقید از حرکات و سیاستهای محمدعلی شاه روی صحنه آمد و هنگامی که موقرالسلطنه ماجرای آن را برای شاه حکایت و روایت کرده موجب کینه و سرانجام انتقام‌جویی

۱. علاوه بر بخش پیشین نیز ن.ک.: کتاب نارنجی. «تلگراف ۱۴ ژوئن»، ج ۱، ص ۲۶۰-۲۵۹؛ و ابراهیم صفایی.

رهبران مشروطه. [تهران]، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۴. دو جلد، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. «تلگراف مشیرالدوله در ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶»، ص ۳۸۲.

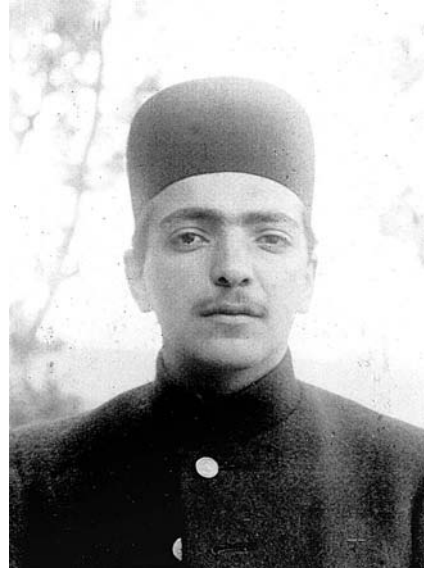
۳. خاطرات امین‌الملک. مأخذ پیشین، ص هفده.

۴. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. ص ۳۳۹-۳۴۰.

۵. همان، «نامه فروغ‌الدوله به ظهیرالدوله در غره جمادی‌الثانی ۱۳۲۶»، ص ۳۷۴.



ظهیر حضور پسر علی ظهیر الدوله



ناصرعلی پسر علی ظهیرالدوله [۱-۵۵۹۵]

محمدعلی شاه از ظهیرالدوله گردید.^۱

به روایتی، ظهیرالدوله، هنگامی که در شوال ۱۳۲۵ از همدان به تهران احضار شد، پس از ملاحظه اوضاع مغشوش پایتخت و پریشانی افکار و تحریکات و مداخلات اجانب در امور ایران چندان متأثر شد که، برای تنبّه شاه و رجال و مردم ایران، متن این نمایشنامه را شخصاً تقریر و در حضور اعضای انجمن اخوت و اغلب شخصیت‌های ملی و دولتی و برخی رجال سیاسی خارجی و پس از اجرای برنامه موسیقی ارکستر انجمن، سه شب متوالی آن را در تالار منزل خود، مقر انجمن اخوت، به معرض اجرا و دید همگان نهاد و درآمد حاصل از آن را نیز به توسعه مدارس تهران تخصیص داد.^۲

به علاوه، برخی منابع از روابط دوستانه ظهیرالدوله با ملک‌المتکلمین واعظ مشروطه و سخنگوی انجمن‌های انقلابی تندرو، که به شدت مورد خشم و خصومت محمدعلی شاه بود، سخن گفته‌اند.^۳ نیز اقدام ظهیرالدوله به طرد محسن‌خان مظفرالملک از انجمن اخوت به اتهام مباشرت او در قتل سید جمال واعظ اصفهانی پس از بمباران مجلس، یکی دیگر از دلایل و قراین تعلق خاطر او به مشروطه و مشروطه‌خواهان به حساب آمده

۱. براون. «انقلاب ایران»، یادداشتهای پژوه. ص ۴۵۲-۴۵۱.

۲. صفایی. رهبران مشروطه. ج ۱، ص ۱۵۳-۱۵۱.

۳. ملک‌زاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. ج ۱، ص ۴۶۵.

است.^۱

ظاهراً روش و منش سیاسی و اخلاقی ظهیرالدوله، در قیاس با سایر حکام عصر قاجار، چندان زبانزد خاص و عام گردید که به تدریج از وی شخصیتی وجیه‌المله با مقبولیت همگانی، اعم از مشروطه‌خواه و انقلابی و محافظه‌کار، پدید آورد چندان که وقتی احتشام‌السلطنه رئیس مجلس شورای ملی تصمیم به کناره‌گیری گرفت، از ظهیرالدوله به عنوان یکی از نامزدهای احتمالی کرسی ریاست مجلس نام برده می‌شد^۲ و حتی جالب‌تر از آن، اینکه برخی از مخالفان ظهیرالدوله وی را متهم به زمینه‌سازی برای تبدیل رژیم ایران به جمهوری و سپس احراز منصب ریاست جمهوری برای خود می‌کردند.^۳

در بخشهای پیشین به گرایشهای مشروطه‌خواهی و فعالیت‌های انقلابی برخی از اعضای برجسته انجمن اخوت، از جمله میرزا ابراهیم‌خان، که به تعبیر ظهیرالدوله از «اصدق‌ای اخوان» و مسئول نشریه انجمن در تهران (مجله اخلاق) بود، اشاره شد. در هنگامه صف‌آرایی محمدعلی شاه در برابر مجلس و انجمنها و تعقیب و تهدید تندروان، نامبرده نیز تحت تعقیب حکومت واقع و ناگزیر پنهان شده بود.^۴

از این جالب‌تر، سوابق و خط‌مشی سیاسی میرزا محمدعلی‌خان نصرت‌السلطان، با لقب طریقتی دانشعلی شاه، وکیل مجلس اول و عضو هیئت مشاوره انجمن اخوت بود که از زمان مظفرالدین شاه با ورود در انجمنهای سری به مخالفت و مقابله با سیاستهای حکومت وقت، به ویژه در امر اخذ قرضه خارجی، پرداخته بود.^۵ او در سال ۱۳۲۲ق، همراه با سید نصرالله سادات اخوی و چند تن دیگر از جمله بانیان تأسیس کتابخانه و قرائتخانه ملی (هسته کتابخانه ملی فعلی) گردید^۶ و در سال ۱۳۲۳ق در نتیجه ارتباط و دوستی با ملک‌المتکلمین و به اتفاق هم نقش مهمی در تغذیه مالی بست‌نشینان حرم حضرت عبدالعظیم، مهاجرت صغری، و تشویق آنها به پایداری تا حصول دستخط عدالتخانه داشتند.^۷ گفته شده بسیاری از شبنامه‌ها در مخالفت با عین‌الدوله و حکومت به توسط نصرت‌السلطان و به خط نسخ نوشته می‌شد.^۸ هنگامی که عین‌الدوله درصدد

۱. صفایی. رهبران مشروطه. ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۴.

۲. صفایی. همان، ص ۱۶۵-۱۶۴.

۳. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. «نامه فروغ‌الدوله به ظهیرالدوله در ۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۶»، ص ۳۴۴.

۴. محسن مسعودانصاری. «شرح حال و مبارزات نصرت‌السلطان، میرزا محمدعلی‌خان (دانش‌علی شاه)»،

مجله انجمن تاریخ، ش ۲، تابستان ۱۳۵۷، ص ۲۹.

۵. همان، ص ۳۰.

۶. همان، ص ۳۱؛ تاریخ... ج ۱، ص ۲۹۹-۲۹۴؛ دولت‌آبادی. حیات یحیی. ج ۲، ص ۳۱.

۷. انصاری. «شرح حال و مبارزات نصرت‌السلطان»، مأخذ پیشین، ص ۳۲-۳۱.

تعقیب و توقیف مشروطه‌خواهان تندرو، و از جمله ملک‌المتکلمین برآمد، این نصرت‌السلطان بود که نامبرده را مخفیانه و با لباس مبدل از چنگ عمال حکومت نجات داد و با ملحق ساختن وی به رکاب طباطبایی و بهبهانی در هنگام تحصن در مسجد جامع، او را به سلامت رهسپار قم و مهاجرت کبری نمود.^۱ جالب است که وی در عین عضویت در انجمن اخوت، که به کناره‌گیری از سیاست و اتخاذ مشی کاملاً محافظه‌کارانه معروف بود، عضو انجمن ملی و کمیته انقلاب، که اجتماعی بود از عناصر انقلابی تندرو با خط‌مشی شدیداً رادیکالی و حتی تروریستی،^۲ نیز به شمار آمده است.^۳

وی در طول دورهٔ مجلس اول همواره در شمار مشروطه‌خواهان پرحرارت بود و هنگام صف‌آرایی محمدعلی شاه در برابر مجلس و مشروطه‌خواهان نیز در صف مدافعان مجلس به چشم می‌خورد.^۴ با توجه به اینکه بعدها نامبرده یکی از سران برجسته تشکیلات فراماسونری در ایران شد، در واقع سوابق و تحرک سیاسی وسیع او به خصوص عضویت وی در محافل و کانونهای سیاسی متضاد، انجمن اخوت و کمیته انقلاب، بسیار قابل تأمل می‌نماید.

و اما تحریک‌برانگیزتر از اعمال افراد یاد شده، فعالیت‌های انقلابی ظهیرالسلطان فرزند ارشد ظهیرالدوله بود که به نظر بسیاری علت اصلی بمباران انجمن اخوت قلمداد شده است. گرچه کسروی منکر عضویت ظهیرالسلطان در جرگهٔ آزادیخواهان است^۵ ولی، به گفتهٔ ملک‌زاده، نامبرده به اتفاق برخی جوانان پرحرارت و انقلابی جمعیتی موسوم به «کانون جوانان» تشکیل داده بود و در همین جا بود که «هسته قشون ملی» مدافع مجلس و معارض محمدعلی شاه شکل گرفت.^۶ عضویت و حضور وی در صف مجاهدان حافظ مجلس^۷ و رشادت وی و یارانش در مواجهه با نخستین اقدام محمدعلی شاه یعنی قضیه

۱. همان، ص ۳۲؛ ملک‌زاده. تاریخ، ج ۱، ص ۳۵۲-۳۵۱.

۲. در مورد کمیته انقلاب و فعالیت‌های آن رک: ملک‌زاده، همان، ص ۴۱۷-۴۱۸ به بعد؛ صفایی، همان، ص ۳۵۲. ضمناً تقی‌زاده منکر عضویت نصرت‌السلطان در کمیته انقلاب است (تقی‌زاده درباره قتل اتابک سخن می‌گوید)، «مجله سخن»، ش ۱، بهمن ۱۳۴۴، ص ۶؛ به علاوه، محسن مسعودانصاری (فرزند نصرت‌السلطان) نیز ذکری از عضویت پدر خود در کمیته انقلاب نکرده است (شرح حال و مبارزات نصرت‌السلطان، «مجله انجمن تاریخ، همان مأخذ، ص ۲۵-۳۲).

۳. ملک‌زاده، همان، صص ۲۳۹ و ۴۱۷-۴۱۹؛ صفایی. رهبران، ج ۱، ص ۳۵۲.

۴. صفایی. رهبران.

۵. کسروی. تاریخ مشروطه، ص ۶۵۷. با توجه به تأیید حضور ظهیرالسلطان در صف مشروطه‌خواهان انقلابی در سایر منابع، امکان دارد این موضع سرسختانه کسروی در انکار این موضوع، ناخوسته متأثر از مبانی آرمانی وی باشد که منکر حضور و نقش مثبت عارفان و صوفیان در مسائل اجتماعی بود.

۶. ملک‌زاده، تاریخ، ج ۱، ص ۲۵۶.

۷. روزنامه انجمن تبریز، سال اول ش ۳۲، ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۵، ص ۴؛ صفایی، رهبران، ج ۱، صص ۱۵۹-۱۵۸ و ۶۳۲.

توپخانه، چندان برجسته و نمایان بود که موجب تقدیر و تحسین نمایندگان مجلس واقع شد و به پاس خدمات ملی آنها، قرار شد اداره گارد ملی، که بنا بود برای محافظت و پاسداری مجلس و نظام مشروطه دایر گردد، به عهده او نهاده شود.^۱

به روایتی، ظهیرالسلطان در انجمن «بین‌الطلوعین» نیز عضویت داشت که مجمعی بود از عناصر انقلابی تندرو و افراطی به رهبری حیدرخان عمواغلی، تقی‌زاده و... که هدف آن قبضه رهبری سایر انجمنهای پایتخت و سلطه و تفوق بر صحنه سیاسی کشور، ولو با توسل به حربه تهدید و ترور، و در نهایت به دست گرفتن سکان هدایت انقلاب مشروطه بود. گفته شده در همین جا بود که برنامه ترور امین‌السلطان و محمدعلی شاه تنظیم و تصویب شد.^۲ برخی انجمن بین‌الطلوعین را همان کمیته انقلاب دانسته‌اند که پیش از آن به عضویت نصرت‌السلطان عضو دیگر انجمن اخوت در آن اشاره شد و راین بر آن است که این مرکز در واقع مقر لژ فراماسونری گرانداوریان فرانسه بوده است.^۳

همچنین هنگامی که جناح چپ نهضت مشروطه، متشکل از عناصر و انجمنهای تندرو به رهبری انجمن آذربایجان و انجمن حقوق و... برای بیرون و متلاشی کردن رقیب لیبرال و محافظه کار خود، یعنی «جامع آدمیت» به رهبری عباسقلی‌خان، به صف‌آرایی در برابر آن به اتهام مصالحه و تبانی با مستبدان و محمدعلی شاه، پرداختند. حضور فعالانه ظهیرالسلطان در طیف تندروان گویای میزان حرارت و سرسپردگی آرمانی او نسبت به اهداف مشروطه‌خواهان تندرو بود.^۴ به روایت برخی منابع، سرانجام، وی در اثر همین اقدامات خود در شمار کسانی قرار گرفت که محمدعلی شاه خواستار تبعید آنها از پایتخت بود.^۵

دلبستگی ظهیرالسلطان به فعالیت‌های تند چندان شدید بود که مادر وی، همسر

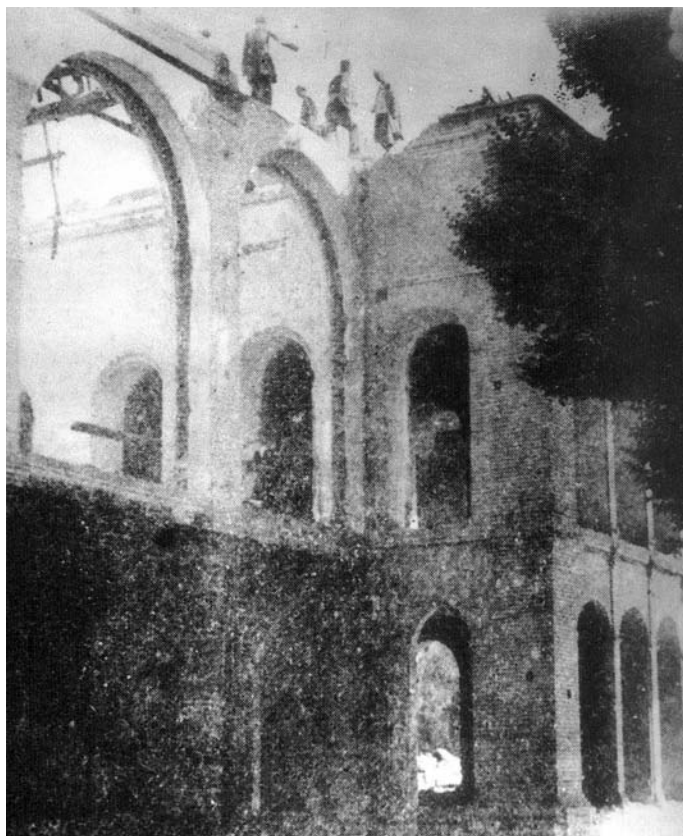
۱. ملک‌زاده، تاریخ، مجلد اول، ص ۵۷۳-۵۷۲؛ دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۶۸-۱۶۷ و ۳۷۵.

۲. در این مورد رک: ملک‌زاده، همان؛ «تقریرات میرزا محسن نجم‌آبادی»؛ اسماعیل راین. حیدرخان عمواغلی. ج ۳، تهران، جاویدان، ۱۳۵۵؛ «خاطرات شخصی حیدرخان عمواغلی»، به کوشش عباس اقبال، مجله یادگار، سال ۳، ش ۴ و ۵، ۱۳۲۵ ش.

۳. نک: منابع پیشین و اسماعیل راین. حقوق‌بگیران انگلیس در ایران. ج ۳، ۱۳۴۸، ص ۳۱۷-۳۱۵.

۴. «یادداشت‌های عون‌الممالک»، فریدون آدمیت. فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت. بی‌جا، چاپ تابان، ۱۳۴۰. ص ۳۱۸.

۵. شریف‌کاشانی. واقعات اتفاقیه. ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۱؛ صفایی. رهبران. ج ۱، ص ۱۵۵. البته در اینجا نیز کسروی مخالفت وجود ظهیرالسلطان در شمار افراد مورد نظر برای تبعید می‌باشد: تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۹۶. محمدجواد شیخ‌الاسلامی نیز به پیروی از فهرست کسروی و تقی‌زاده وجود ظهیرالسلطان در این فهرست را رد می‌کند، نک: مقاله وی در نقد کتاب رهبران مشروطه (صفایی) در مجله راهنمای کتاب، سال دهم، ش ۳، شهریور ۱۳۴۶، ص ۲۶۷.



کارگران به هنگام تعمیر عمارت مجلس شورای ملی بعد از بمباران [۵۸۵-۸]

ظهیرالدوله، دو هفته پیش از بمباران مجلس نوشت:

... دیروز تمام انجمنها در مجلس جمع بودند. تمام مردم ولگرد بیکار، جلوی مجلس توی مجلس ازدحام غریبی بود... امیراعظم، ظهیرالسلطان، غلامرضاخان، این جوانهای شرطلب ولگرد باز رفتند پشت بام مجلس بنای سنگر بستن را گذاشتند... شاه فرستاد که هشت نفر را از مجلس بدهید تا کارتان نداشته باشند... یکی امیراعظم، یکی ظهیرالسلطان، یکی حاجی حسین آقا، یکی غلامرضاخان پسر مظفرالملک، یکی ملک‌المتکلمین، تقی‌زاده، آقاسید جمال واعظ، به پالکونیک که نظم شهر با اوست سپرده شد که اینها را بگیرد و اینها هم امروز چهار پنج روز است هیچ از مجلس بیرون نمی‌آیند، اما ظهیرالسلطان را می‌گویند خانه آقاسید محمد است... شبها با آقاسید محمد می‌رود به خانه آقاسید محمد، روزها با او

می‌آید به مجلس...^۱

فروغ‌الدوله، یک هفته مانده به کودتا، باز خطاب به ظهیرالدوله نوشت: «... ظهیرالسلطان را هم هفت هشت روز پیش عقب کردند بگیرند. عبايش را به تنش ریزریز کرده بودند. چون دم خانه آقاسید محمد بود خودش را انداخته توی خانه... شاه حکم کرده هر وقت بیرون بیاید بگیرندش...»^۲

به هر حال، فعالیت‌های ظهیرالسلطان و شرکت فعالانه او در نبرد با محمدعلی شاه سبب شد تا قوای دولتی پس از سرکوب مجلس و انجمنها، به شدت در تعقیب وی برآیند. حاج سیاح بر آن است که ظهیرالسلطان پس از بمباران مجلس به خارج از ایران گریخت،^۳ اما گزارش منابع دیگر حاکی از دستگیری اوست. از جمله مادر وی طی نامه‌ای به ظهیرالدوله نوشت: «... ظهیرالسلطان را [پس از ۲ از دستگیری] بردند باغشاه... ابداً هم نمی‌دانم چه بر سر ظهیرالسلطان آوردند... ندیدید و نشنیدید که چطور توی خاک و خون می‌کشیدندش می‌بردند...»^۴

شدت شکنجه و آزار ظهیرالسلطان در باغشاه، با آنکه وی پسرعم محمدعلی شاه بود، گویای شدت خشم دربار نسبت به او می‌باشد. دولت‌آبادی پس از شرح تعقیب و بازداشت مشروطه‌خواهان که متعاقب بمباران مجلس آغاز شد، می‌نویسد: «بالجمله محبوسین را یک‌یک استنطاق کرده اشخاص متفرقه و غیرمهم را رها می‌کنند و مابقی را نگاه می‌دارند. ظهیرالسلطان را، که یکی از تفنگداران ملی بود، زنجیر کرده روزها در آفتاب می‌بندند و چند روز زحمت بسیار به او می‌دهند...»^۵

ادوارد براون می‌نویسد حتی: «... حکم اعدام ظهیرالسلطان عمه‌زاده شاه نیز داده شده بود، ولی در واپسین دم... مادرش خواهر مظفرالدین شاه اظهار کرد که اگر فرزندش را بکشند او خود را خواهد کشت...»^۶

سرانجام با وساطت مادر ظهیرالسلطان، فروغ‌الدوله دختر ناصرالدین شاه و عمه محمدعلی شاه، نامبرده آزاد و از ایران خارج گردید.^۷

-
۱. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، «نامه فروغ‌الدوله به ظهیرالدوله»، ص ۳۳۸-۳۳۹؛ براون. انقلاب ایران. ص ۲۰۷؛ خاطرات حاج سیاح. به کوشش حمید سیاح، زیر نظر ایرج افشار، ج ۲. تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶، ۵۹۴-۵۹۵.
 ۲. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، «نامه ۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۶»، ص ۳۴۴.
 ۳. خاطرات حاج سیاح. ص ۶۰۸.
 ۴. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، «نامه ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶»، صص ۳۵۹ و ۳۷۷. همچنین ن.ک: «نامه ملکه ایران (فروغ‌الدوله) به ظهیرالدوله در: ملک‌زاده، تاریخ، ج ۴ و ۵، صص ۷۹۰-۷۸۹ و ۷۹۳.
 ۵. دولت‌آبادی. حیات یحیی. ج ۲، ص ۳۴۱.
 ۶. براون. انقلاب ایران. ص ۲۱۸.
 ۷. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، «نامه فروغ‌الدوله در ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶»، ص ۳۸۷؛ شریف کاشانی. واقعات



سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی [۴۴۴-۱]

باری، به هر تقدیر، وجود ظهیرالسلطان و نصرت‌السلطان در صف مشروطه‌خواهان و مدافعان مجلس چه‌بسا این فکر را به ذهن رهبران و فرماندهان نظامی متبادر کرده باشد که مبدا تحت پوشش انجمن اخوت، آن محل به انبار تسلیحات یا محل اختفای انقلابیان بدل شده باشد.

در خور یادآوری است که پس از بمباران مجلس و در هنگام تعقیب مشروطه‌خواهان، یکی از جوانان انقلابی در حال فرار از چنگ قزاقها، خود را به درون باغ و محوطه انجمن و حیاط منزل ظهیرالدوله انداخت.^۱ گرچه همسر ظهیرالدوله به نوکران منزل خود دستور

→ اتفاقیه. ج ۱، ص ۱۹۹. همچنین در مورد مرگ اسفناک و فقیرانه ظهیرالسلطان ر.ک: مقدمه باستانی پاریزی بر کتاب شهید راه آزادی سید جمال واعظ اصفهانی.

۱. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، «نامه فروغ‌الدوله به ظهیرالدوله در ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶»، ص ۳۵۹.

طرد پناهنده مذکور را داد و تأکید کرد «اگر کسی خواست وارد باغ شود یا از این مقصرین خواستند پناه بیاورند نگذارند.»^۱ اما بعید نیست که همین مسئله دستاویز حمله قزاقان به آنجا شده باشد؛ زیرا آغاز تهاجم نیز گویا به این بهانه بود که از انجمن به سوی قزاقان تیراندازی و به روایتی بمب پرتاب شده است.^۲

دولت‌آبادی نیز علت حمله به خانه ظهیرالدوله را شایعه اختفای مجاهدین در آنجا ذکر می‌کند.^۳ مضافاً اینکه شایع شده بود در انجمن بمب و نارنجک نگهداری می‌شود^۴ و چه بسا همین پندار سبب صدور فرمان محمدعلی شاه مبنی بر کاوش منزل ظهیرالدوله و سرانجام تخریب و غارت آنجا شده باشد.^۵ در بخشی از نامه همسر ظهیرالدوله به وی آمده است:

... یک زن فرنگی با چهار زن چادر چاقچوری از اهل اداره [نظمیه] آمدند پیش من که ببینند مرد میان ما نباشد، ما را بگردند بمب زیر چادرهایمان نداشته باشیم. ما را گشتند... پالکونیک به شاه عرض کرده بود که یک نفر اول از انجمن اخوت یک قزاق مرا کشت. بمب انداختند پنج نفر قزاق مرا کشتند. یک جوال بمب از خانه‌شان بیرون آوردند. وقتی دیدم آدمهایی مرا کشتند من هم این کار را کردم...^۶

واکنش انتظام‌السلطنه بینشعلی، که در واقع سمت نیابت ظهیرالدوله را در غیاب وی داشت و پس از مرگ وی نیز جانشین او و رئیس هیئت مشاوره انجمن گردید، در برابر شایعه وجود بمب در مقر انجمن را شاید بتوان نشان‌دهنده میزان و نحوه فعالیت‌های این جماعت دانست. وی در آخرین روز جمادی‌الآخر ۱۳۲۶ در مورد تشریح حمله و تاراج انجمن به ظهیرالدوله مرشد خود نوشت: «... بعضی می‌گویند چندین بمب از آنجا بیرون آوردند. بعضی می‌گویند جماعتی از آنجا گرفته‌اند... هر چه برای هر کس قسم می‌خورم که بابا والله بالله غیرممکن است در انجمن اخوت یا در باغ، بمبیم که سهل است ترقه هم پیدا شود. شاید گلوله حشیش بوده است خیال بمب کرده‌اند!...»^۷

نکته دیگری که چه بسا بتواند اندکی در توجیه یا کشف انگیزه و هدف حمله به

۱. همان، «نامه فروغ‌الدوله و نیز بینشعلی به ظهیرالدوله در غره جمادی‌الثانی ۱۳۲۶»، صص ۳۶۵-۳۶۶ و ۳۶۹-۳۷۰.

۲. همان، و صفایی. رهبران. ج ۱، ص ۱۵۸؛ کسروی. تاریخ مشروطه. ص ۶۵۷؛ کتاب نارنجی. ج ۱، ص ۲۴۷.

۳. دولت‌آبادی. حیات یحیی. ج ۲، ص ۳۷۵.

۴. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، «نامه بینشعلی به ظهیرالدوله در غره جمادی‌الآخر ۱۳۲۶»، صص ۳۶۵-۳۶۸؛ صفایی. رهبران. ج ۱، صص ۱۵۸-۱۵۹؛ کتاب آبی. «مارلینگ به گری»، ۱۵ ژوئیه، ج ۱، صص ۲۴۰-۲۳۹.

۵. معیرالممالک. رجال عصر ناصری. ص ۱۱۲. ۶. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. ص ۳۷۵.

۷. همان، صص ۳۶۵-۳۶۶.

انجمن اخوت مؤثر باشد، هراسی است که ظاهراً حکومت از اجتماع و شورش و طغیان درویشان نعمت‌اللهی داشته است و البته تا حدی هم امکان وجود نگرانی و سوءظن از هرگونه اجتماعی در اوضاع و احوال بحرانی و فضای حکومت نظامی قابل درک است. محمدعلی شاه پس از این حادثه همسر ظهیرالدوله را به حضور طلبید و ضمن ابراز تأسف و تجاهل نسبت به رویداد مزبور و سوگند مکرر و مؤکد در عدم آگاهی خود و وعده جبران خسارات وارده، به وی گفت: «... کمال تأسف را می‌خورم از این اتفاق. هر چند آدمهای شما پنج نفر قزاق کشتند و یک جوال بمب از خانه شما بیرون آمد من برای بی‌احترامی‌ای که به شما شده است هر چه بردند غرامت می‌دهم...» سپس شاه از طریق همسر ظهیرالدوله پیام زیر را برای انتظام‌السلطنه (بینشعلی) و سایر اخوان فرستاد:

... جناب انتظام‌السلطنه، این کاغذ را الآن از باغشاه برای شما می‌نویسم. اعلیحضرت اقدس شهرباری ابدأً از آن مقدمه خراب کردن انجمن اخوت و خانه ما اطلاع ندارند و هیچ رضا نبودند... و کمال مرحمت و التفات را در حق آقای ظهیرالدوله و من دارند. فرستادند مرا آوردند خدمت خودشان. کمال مرحمت را فرمودند و فرمودند از غرامت تمام اسباب که از خانه ظهیرالدوله برده‌اند برمی‌آیم... قبله عالم فرمودند من کمال التفات را به ظهیرالدوله و درویشها دارم. مبدا درویشها که مرید ظهیرالدوله هستند برای این واقعه خانه خراب کردن با قزاقها مرافعه یا فسادی بکنند برای اینکه بی‌اطلاع من بوده است... اگرچه از همه اخوان اطمینان دارم اما مخصوصاً به شما می‌نویسم که همه را جمع کنید. این کاغذ مرا بخوانید. به همه اطمینان بدهید که اعلیحضرت اقدس شهرباری ابدأً با ظهیرالدوله بی‌التفات نیستند... من هم از بابت تمام اخوان قول دادم. ضامن شدم که ابدأً حرکت خلاف قاعده نکنند و درصدد تلافی با قزاقها نباشند... سفارش کنید دست از پا خطا نکنند.

متقابلاً، انتظام‌السلطنه طی پاسخی، که گویای فلسفه و مواضع سیاسی رسمی انجمن اخوت است، خطاب به فروغ‌الدوله و شاه نوشت:

به شرف عرض خاک‌پای مبارک می‌رساند: دستخط مبارک که از مراحم خسروانه ارواح‌العالمین له‌الفدا نسبت به فقرا مژده می‌داد زیارت و اسباب کمال امیدواری گردید. البته مشهود حضور مبارک هست که فقرا تکلیفی غیر از دعاگویی سلطان عصر و تسلیم بودن به قضایای الهی نداشته و ندارند. مشیت الله و رای بیضا ضیاء سایه‌الیه برای نظم و سیاست و مملکت به هر چه اقتضا فرماید البته بدون هیچ شک و ربیبی عین صلاح و صواب است. اینکه در ضمن دستخط مبارک امر فرموده بودید مبدا فقرا نسبت به قزاقها سوء ادبی نمایند تا یک اندازه اسباب ناامیدی است. چرا باید بندگان حضرت علیه دامت شوکتها همچو خیال فرموده و رفع اشتباه به این

بزرگی را از آن ساحت قدس نفرموده باشند. مردمانی که عقیده‌شان بر این است که غضب عین لطف است چگونه می‌شود سوءقصدی نسبت به احدی داشته باشند. همان است که از روی کمال اطمینان جسارت به عرض می‌نماید از این رهگذر خاطر مقدس آسوده باشد. اگر هم در خاک پای مبارک خدای نکرده اشتباهی هست رفع فرمایید. امر امر مبارک است.

انتظام السلطنه سپس برای تکمیل سخن خود و تأکید بر دامنه اطاعت و ارادت خود نسبت به «اوامر ملوکانه»، از پیشگاه وی کسب تکلیف می‌کند که آیا با توجه به قوانین حکومت نظامی و «دستخط ملوکانه» مبنی بر ممنوعیت اجتماعات، وی مجاز به گردآوری درویشان و «ابلاغ نظر و فرمان همایونی» به ایشان هست یا خیر؟ شاه پاسخ می‌دهد: «لازم نیست دور هم جمع شوند. حالا موقع دور هم جمع شدن نیست. همین قدر خودتان سفارش به همه بکنید که حرکت بیقاعده‌ای از آنها سر نزنند...»^۱

و سرانجام، فروغ‌الدوله در نامه خود به ظهیرالدوله می‌نویسد که شاه به وی گفت:

بسپار مبادا درویشها برای اینکه خانه مرشدشان را خراب کردند یک حرکتی بکنند، یکی از اینها قزاقها را بکشند! یک آشوبی بشود... عرض کردم... من به انتظام السلطنه فرمایشات شما را می‌نویسم... فرمودند الآن جلوی من بنویس که به همه درویشها بگویند من کمال التفات را در حق ظهیرالدوله دارم و بعد، از این کار... اطلاع نداشتم و خیلی... افسوس می‌خورم... و از خسارت تمام اسباب... بیرون می‌آیم... من هم رویه روی شاه نوشتم. گرفت خواند. دادم بردند برای انتظام السلطنه... اهل خانقاه همه [غیر از رؤف که در اثر تفنگ قزاقان کشته شد] سلامت هستند. اما بیچاره‌ها از غصه و ترس مرده بودند. کاغذ نوشتم همه را دلداری دادم؛ آرام شدند.^۲

یکی دیگر از دلایل مطرح شده درباره علت تخریب و تاراج انجمن اخوت، ارتباط آن با فراماسونری می‌باشد. محمود عرفان، که به نظر ایرج افشار «قولش معتبر است»، پس از شرح ارتباطات و شباهتهای موجود بین انجمن اخوت و فراماسونری می‌نویسد: «...علی‌الظاهر شرکت او [ظهیرالدوله] در تشکیلات فراماسونری و نزدیکی او با سران مشروطه‌طلب، و مخصوصاً مشروطه‌طلبی فرزند ظهیرالدوله موسوم به ظهیرالسلطان، موجب شد که خانه و زندگانی او را در روز توپ بستن مجلس شورای ملی به توپ بستند

۱. همان، «گزارش مورخه غره جمادی‌الآخر ۱۳۲۶ به ظهیرالدوله»، ص ۳۶۶-۳۶۸.

۲. همان، ص ۳۷۷.

و غارت شد.»^۱

محمود محمود نیز انهدام خانه ظهیرالدوله را اقدامی بر ضد فراماسونها، به دستور محمدعلی شاه، می‌داند و می‌افزاید: «... ولی مرحوم ظهیرالدوله قبلاً [از خبر حمله قریب‌الوقوع قوای دولتی به مقر انجمن] خبردار شده اثاثیه ماسونی را از آنجا به سفارت فرانسه برده بودند...»^۲

گفته شده این اسناد را شبانه میرزا محمودخان (محمود جم) منشی سفارت فرانسه از خانه ظهیرالدوله به سفارت فرانسه منتقل کرد.^۳

مهدی بامداد نیز در کتاب شرح حال رجال ایران این موضوع را که «چون منزل و خانقاه ظهیرالدوله مرکز فراماسون (لژ اوریان)»، «و بر ضد شاه و دولت وقت بودند» به امر محمدعلی شاه به توپ بسته شد، متذکر شده است.^۴

به هر حال، با توجه به روابط نزدیک و دوستانه محمدعلی شاه با روسیه و سوءظن هر دو به محافل و جمعیت‌های ملهم از غرب، این موضوع، بعید به نظر نمی‌آید. در خور یادآوری است که پیش از این نیز فراموشخانه ملک‌خان در اثر عوامل مختلف، از جمله هراس و مخالفت مشترک ناصرالدین شاه و دولت تزاری روسیه، تعطیل و تحریم شده بود.^۵

در کنار دلایل سیاسی، برخی انگیزه‌های دیگری را منشأ حمله به انجمن اخوت و خانه ظهیرالدوله دانسته‌اند. از جمله، برخی بر آنند که در واقع لیاخف با هدف غارت اثاث و لوازم و اشیای عتیقه و گران‌قیمت و کتابها و نسخه‌های خطی کتابخانه ظهیرالدوله، با توسل به بهانه‌های واهی، آنجا را دستخوش تهاجم و چپاول خود قرار داد^۶ که در جریان آن «چیزهای گرانبها، جواهر و کتابهای خطی بی‌مانندی به دست لیاخف و همکاران تبهکارش افتاد.»^۷

بدون تردید، موقعیت جغرافیایی منزل ظهیرالدوله و انجمن اخوت، یعنی مجاورت و

۱. همان، مقدمه، ص ۱ و ۲ تا ۳ و پنج؛ محمود عرفان. «فراماسونها در ایران»، یغما، س ۲، ش ۱۱، بهمن ۱۳۲۸، صص ۴۴۹-۴۴۱، ۴۹۷-۵۰۵ و ۵۴۶-۵۵۲.

۲. محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. تهران، اقبال، ۱۳۴۵. ج ۸، ص ۷: ۱۷۱۶.

۳. کتیرایی. فراماسونری در ایران. ص ۱۰۵-۱۰۴.

۴. مهدی بامداد. شرح حال رجال ایران. ج ۴. تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱. ج ۶، ص ۲، صص ۳۷۰-۳۶۸.

۵. محمد محیط‌طباطبایی. مجموعه آثار میرزا ملک‌خان. تهران، علمی، ۱۳۲۷، ص ز؛ ابراهیم تیموری. عصر بینبری یا تاریخ امتیاز در ایران. تهران، اقبال، ۱۳۶۳، ص ۶۴؛ اسماعیل رائین. فراموشخانه و فراماسونری. ج ۱، صص ۵۳۱-۵۲۹.

۶. ناظم‌الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری. ج ۱، ص ۱۸۱؛ کتیرایی. فراماسونری. ص ۱۰۷.

۷. براون. انقلاب ایران. ص ۲۲۱-۲۲۰.

قربان آن با مجلس و انجمنها و جاهای مهمی که حوزه اصلی کشاکش و نبرد قوای دولتی با مشروطه‌خواهان در روز بمباران مجلس بود و نیز توجه به حاکمیت «فلسفه غارت» در ایام قاجاریه، به نوبه خود می‌توانست به حادثه مزبور بینجامد. مؤلف واقعات اتفاقیه در روزگار در شرح این واقعه می‌نویسد:

... انجمنهای حوالی مجلس را تمام تاراج کرده، خانه وزیر اکرم و آقا سید علی قمی و دکاکین حوالی مجلس را هم تماماً غارت نمودند. انجمن اخوت را هم از توپ خراب کرده، چون منزل ملکه ایران هم حوالی آن انجمن بوده به واسطه ظهیرالدوله آن خانه را هم تاراج غارت کردند؛ یخدانها و صندوقها و اندوخته‌های زمان ناصرالدین شاه را تماماً بردند. نتیجه این غارت، به جهت تاراج‌کنندگان، از همه تاراجها بیشتر بوده است...^۱

روزنامه ناله ملت، چاپ تبریز، نیز در بحبوحه قیام و مقاومت تبریز و با هدف ملامت و تقبیح محمدعلی شاه نوشت:

... خانه ظل‌السلطان و خانه همشیره ظل‌السلطان بانوی عظمی و خانه ظهیرالدوله [را] به توپ بسته خراب و تماماً تاراج کردند. به قدر سه کرور مال از آن دو خانه بردند چون به قزاق و سرباز گفته بودند اگر کسی از هر کجا هر چه تاراج کند مال خودش است لهذا قزاق و سرباز آنقدر اشیا ذیقیمت به دست آورده بودند... [که از ترس صاحب‌منصبان در] کوچه [ها] و میدآنها و معبرها و قهوه‌خانه‌ها ریخته با عجله هراج [حراج] کردند... همشیره ظل‌السلطان و عیال ظهیرالدوله هر دو عمه شاه هستند شلواریهایشان... را سربازان در معبرها به دست گرفته هراج [حراج] کردند. وقتی که خانه ظهیرالدوله را به توپ و تفنگ بستند به قدر دو هزار نفر ریخته بنای تاراج گذاشتند. دختر ظهیرالدوله با دایه خود در حمام... عور و برهنه در میان دو هزار نفر سرباز و اجامر و اوباش ماند...^۲

به روایت محمود نشاط، همسر ظهیرالدوله پس از انهدام و غارت منزل خود، با تأسف و تحسر به ظهیرالدوله در رشت نوشت: «تو به خواب راحتی من در اسیری می‌روم. خانه‌ام را ویران کردند و هستیم را به یغما بردند. دیگر آه در بساط ندارم. پسر من نیز دستگیر شده و در اندیشه کشتنش هستند.»

ظهیرالدوله در پاسخ نوشت:

خانم عزیزم، خوب شد که آن همه جواهر و زخاریف [زخارف] را که خون دل

۱. شریف کاشانی. واقعات اتفاقیه. ج ۱، ص ۱۹۱.

۲. نامه ملت (تبریز)، نمره ۱۶، ۲۲ شعبان ۱۳۲۶، ص ۲.

مستمندان بود بردند و ما را آسوده نمودند، هر وقت به صندوقخانه تو سر می‌کشیدم و آن چیزهای پوچ و مزخرف را می‌دیدم نیشه‌های مار و عقرب به تن خود احساس می‌کردم. سپاس خدای را که از این همه رنج تنم آسود، و از آن شکنجه و درد رهیدیم. خدای پسرمان هم کریم است، مولی سخی است.

با همه توجه و اصراری که نسبت به علل و انگیزه سیاسی این واقعه معطوف و مصروف شده، جالب است که ظهیرالدوله و همسرش خود بیشتر نظر به دلایل و اغراض شخصی و فردی وقوع این ماجرا داشته‌اند. ظهیرالدوله ضمن اعتراض به رخداد مزبور، در حالی که هنوز در سمت حاکم گیلان و رشت مشغول انجام وظیفه بود، در نامه‌ای به نایب‌السلطنه نوشت: «... کسی که به میل دلخواه حضرت وزیر اعظم [مشیرالسلطنه] و حضرت سپهسالار اعظم [امیربهادر جنگ] که دلیلش هم واضح است خانه و لانه‌اش خراب و تاراج و زن و بچه‌اش در کوچه و یلان شود، چطور می‌تواند حکومت بکند؟»^۱ گویا در جمع اعضای هیئت حاکمه و دستگاه حکومتی محمدعلی شاه، علاوه بر امیربهادر جنگ سپهسالار اعظم و مشیرالسلطنه صدراعظم، میرزا محمدعلی خان قوام‌الدوله وزیر مالیه و داماد ظهیرالدوله^۲ نیز به شدت در مخالفت با ظهیرالدوله فعالیت و تبلیغ می‌کرده است^۳ به طوری که قریب یک ماه پیش از کودتا، ظهیرالدوله پیام تهدیدآمیز زیر را برای وی فرستاده بود: «به قوام‌الدوله بگو آنقدر بیخود شلوغی رشت را شهرت دروغی نده. اسباب چینی نکن. اگر پر بیکاری وقفنامه املاک و رامین را بیرون می‌آورم دست یک آخوند که هر روز به محضر شرع و عرف بکشندت که آنقدر کار به کار من نداشته باشی.»

به استناد مکاتبات و اسناد ظهیرالدوله، بخشی از املاک او در دست قوام‌الدوله بود و وی بر آن بوده است تا، با تصاحب عدوانی املاک مزبور، مالکیت خود را به جای مالکیت ظهیرالدوله بر آنها تثبیت و مسجل نماید و بر سر همین موضوع جنگ سردی بین این دو در می‌گیرد که به تبلیغات سوء قوام بر ضد وی در پایتخت می‌انجامد. به نظر فروغ‌الدوله، در واقع نقشه تخریب و تاراج منزل ظهیرالدوله توسط وی و با هدف ربودن اسناد و قباله‌های املاک یاد شده ترتیب داده شده بود. همسر ظهیرالدوله مدعی است که قوام‌الدوله، پس از وصول نامه تهدیدآمیز ظهیرالدوله، دستپاچه شده و به سرایدار منزل ظهیرالدوله وعده می‌دهد در قبال ربودن وقفنامه‌ها و اسناد مزبور از کتابخانه ظهیرالدوله هزار تومان رشوه بپردازد. پس از تهاجم و چپاول منزل ظهیرالدوله، فروغ‌الدوله ضمن

۱. همان، «نامه ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶»، ص ۳۸۶.

۲. خاطرات حاج سیاح، ص ۵۱۳، رجال بامداد، ج ۳، ص ۴۵۶.

۳. صفایی. رهبران، ج ۱، ص ۱۶۰-۱۵۹.

دیدار خود با محمدعلی شاه به او می‌گوید: «... استدعا دارم هرگز حرف مشیرالسلطنه و قوام‌الدوله را در حق ظهیرالدوله باور نفرمایی... تمام این اسباب‌چینی‌ها را قوام‌الدوله کرده است که وقفنامه املاک حاجی ظهیرالدوله مرحوم [پدر میرزا علی‌خان ظهیرالدوله] را ببرد...»^۱

به هر حال، جنگ سرد و روانی بین قوام‌الدوله و ظهیرالدوله همچنان در ایام استبداد صغیر نیز ادامه داشت و حتی پس از انفصال ظهیرالدوله از حکومت رشت و گیلان و اعزام او به مازندران با سمت محاکم آن ایالت باز نامبرده به اتفاق مشیرالسلطنه و امیربهادر در کار وی اخلال می‌کردند^۲ و قوام‌الدوله، در مقام وزیر مالیه، گهگاه در جلسات خود ظهیرالدوله را متهم به اختلاس در حکومت همدان و رشت و کرمانشاه و مازندران می‌کرد و با تفویض اختیار امور مالیاتی منطقه تحت حکومت ظهیرالدوله به خود او مخالف بود^۳ و حتی یک چند به اتفاق شیخ فضل‌الله نوری برای انفصال ظهیرالدوله از حکومت مازندران، تلاش می‌کرد.^۴

به هر تقدیر، به‌رغم توجیهاات و عذرخواهیهای محمدعلی شاه از تخریب و تاراج منزل ظهیرالدوله و مقر انجمن اخوت، نامبرده، با همه روحیه درویشی و تسلیم‌طلبانه خود در برابر تقدیر و اراده ملوکانه،^۵ نتوانست آن را از یاد ببرد و از انتقاد و ابراز ناخرسندی خودداری کند. در چکامه‌ای که بدین مناسبت سرود، ضمن اعتراض به اقدام محمدعلی شاه در انهدام خانه ملت و تاراج منزل خود، حتی، به تعبیر محمدعلی شاه، برای وی خط و نشان کشید^۶ و او را به انتقام تقدیر و تاریخ حواله داد.^۷ این قصیده گرچه از نقطه نظر فنی و ادبی ممتاز و برجسته به حساب نیامده است^۸ ولی به لحاظ شرح منظوم و دلنشین انهدام خانه خود و خانه ملت (مجلس) و تقبیح و ملامت آن، در ایام استبداد صغیر در قالب مقالات و شبنامه‌هایی که انقلابیان در سطح پایتخت و سایر ولایات ایران در مخالفت با محمدعلی شاه می‌پراکنند، مکرراً منعکس و منتشر گردید.^۹

-
۱. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، «نامه فروغ‌الدوله در غره جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ به ظهیرالدوله»، ص ۳۷۸-۳۷۴.
 ۲. صفایی. رهران. ج ۱، ص ۱۶۰-۱۵۹.
 ۳. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. «نامه بینشعلی به ظهیرالدوله در ۱۲ شعبان ۱۳۲۶»، صص ۳۹۴-۳۹۳.
 ۴. همان، نامه بینشعلی در ۲۳ شعبان ۱۳۲۶، ص ۳۹۵.
 ۵. همان، «تلگراف ظهیرالدوله به مشیرالسلطنه در ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶»، صص ۳۸۴-۳۸۳.
 ۶. همان، «نامه فروغ‌الدوله به ظهیرالدوله»، ص ۴۴۱.
 ۷. در مورد اشعار یاد شده ن.ک: همان، صص ۳۸۱-۳۸۰؛ براون. انقلاب ایران، «یادداشت‌های پژوه»، صص ۲۲۱-۲۲۰.
 ۸. صفایی. رهران. ج ۱، ص ۱۵۹.
 ۹. از جمله ن.ک: روزنامه ناله ملت (تبریز)، ش ۳۵، ۱۴ ذیحجه ۱۳۲۶، ص ۴؛ شریف کاشانی. واقعات اتفاقیه. ج

به علاوه، ظهیرالدوله در تاریخ ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ در نامه شکوه‌آمیزی به شاه نوشت:

قربان خاک‌پای جواهرآسای اقدس مبارک شوم. شاه‌پرستی و جانفشانی سیصدساله و ذره‌پروری و معدلت فطری ذات کامل‌الصفات ملوکانه ارواحانه فداه اجازه می‌دهد که از خاک‌پای عدالت پیرای اقدس اعلی با کمال عجز مسئلت نماید که در ازای چه تقصیر و برابر چه گناهی به خرابی خانه و یغمای دار و ندار خانه‌زاد امر صادر شده و حال آنکه به خدای لایزال و به نمک قبله عالم، [که] گوشت و پوست خود و اجدادم پرورده آن است، هر قدر خیال می‌کنم به قدر سر مویی ظاهراً و باطناً خطا و خیانتی در خود سراغ ندارم و چطور غیرت شاهانه رضا در داده که سرباز چادر از سر عمه بزرگ قبله عالم بردارند و جمعی که از فامیل شاهنشاهی ایران‌اند لخت و برهنه از ترس گلوله و زیر آوار ماندن بام به بام به خانه ارمنی پناهنده شوند. کاش تقصیر خانه‌زاد معین و معلوم می‌شد که به چه جرم مستوجب این سخط و قهر خسروانه واقع شده است. الامر [الاق‌دس؟] [الاعلی مطاع مطاع - خانه‌زاد، صفا‌علی].^۱

همچنین او در نامه‌ای ملت‌مسانه و در عین حال تهدید‌آمیز به نایب‌السلطنه تقاضای معافیت خود از حکومت مازندران و اجازه مهاجرت از ایران را نمود و نوشت:

استدعای عاجزانه خود خانه‌زاد از حضور باهرالنورالقدس این است که مرحمتی بفرمایند بلکه خانه‌زاد را از حکومت مازندران مرخص و خلاص بفرمایند. کسی که... خانه و لانه‌اش خراب و تاراج و زن و بچه‌اش در کوچه و ویلان شود چطور می‌تواند حکومت بکند؟ یا مردم چه اعتنایی به حکم و حکومت او خواهند کرد؟... استدعای خود خانه‌زاد از حضور مبارک این است که از خاک‌پای جواهرآسای اقدس شاهنشاهی استدعا فرمایند که، همان‌طور که امر به انهدام خانواده خانه‌زاد صادر شد، خود خانه‌زاد را هم تصدق فرمایند و مقرری که کفایت‌گذران عمه و چند نفر عمه‌زاده خودشان را بکند مقرر فرمایند و به قدر آنکه سرپناهی باقی عمر داشته باشم قیمت خانه‌ای مرحمت شود و مرخص فرمایند که از خاک ایران هجرت نمایم. در مصر یا قفقازیه باقی عمر باشد در دعاگویی به پایان بریم... حضرت اقدس بهتر می‌دانید که همه جای ایران برادران و اخوان داریم. لابد اگر به این حالت حالیه در ایران باشم البته حرفی و صحبتی بروز خواهد کرد. بیشتر این تولید زحمت خواهد کرد....^۲

→ ۱، صص ۲۳۰-۲۲۹. ۱. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. صص ۳۸۶-۳۸۴.

۲. همان، «۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۳»، صص ۳۸۷-۳۸۶. البته این استعفا پذیرفته نشد؛ ن.ک: همان، «نامه نایب‌السلطنه به ظهیرالدوله در ۵ رجب ۱۳۲۶»، ص ۳۹۰.

انجمن اخوت و استبداد صغیر

به‌رغم همه شکوه‌ها و ناخرسندیها، ظهیرالدوله هیچ‌گاه رشته تبعیت و تمکین نسبت به محمدعلی شاه و حکومت مرکزی را از کف نهاد و همچنان به خدمت خود در دستگاه سیاسی و هیئت حاکمه وقت، در مقام حکمران مازندران و کرمانشاهان، ادامه داد.

پس از انهدام و غارت مقر انجمن اخوت، جلسات و گردهماییهای اخوان به محاق تعطیل افتاد. ظاهراً آنها، مگر به ندرت و به طور پراکنده و مخفیانه، آن هم در نواحی بیلاقی و حومه پایتخت، یکدیگر را ملاقات نمی‌کردند و نظر به امکان تفتیش محمولات و مراسلات پستی مرابطه و مکاتبات منظم اعضای انجمن با ظهیرالدوله، مگر به توسط قاصدان محرم و مورد اعتماد، کاستی گرفت و اغلب گوشه عزلت و انزوا برگزیدند و حتی برخی در صدد مهاجرت از ایران برآمدند.^۱

در چنین اوضاع و احوالی، و در حالی که آنها احساس می‌کردند از جمع دولتیان رانده و از کاروان ملت مانده‌اند، بیش از پیش فقدان مشی سیاسی مشخص و منسجم منجر به سردرگمی و تشتت اعضا گردید.

برخی از اینکه نقشه ترور حاج شیخ فضل‌الله نوری به توسط محافل سری و مشروطه‌خواهان تهران «بحمدالله به خیر گذشت و آقای به این نازنینی از دست ما نرفت» ابراز شادمانی می‌کردند^۲ و بعضی با ملاحظه اوجگیری نهضت مقاومت ملی و اعتراض در قبال کودتا و استبداد محمدعلی شاهی ضمن ملحق شدن به جمع معترضان و مخالفان حکومت و پیوستن به جمع بست‌نشینان سفارت عثمانی، به ظهیرالدوله پیشنهاد همراهی با ملت را می‌دادند.^۳

در همین زمینه، عبدالرحیم الحسینی صفایی به ظهیرالدوله نوشت:

تصدق آستان مبارکت... امروز یک ماه تمام است که در سفارتخانه دولت عثمانی متحصن می‌باشیم... مدتی بود... اوضاع تهران خوب نبود و آثار اغتشاش از گوشه و کنار به واسطه عدم ترتیب دوایر دولتی ظاهر بود. فقیر کراً کتباً و پیغاماً به عرض اعلیحضرت شهبازی و به عرض رجال رسانیدم که گمان می‌کنم طهران منقلب بشود. از آنجا که امورات مملکت منحصر به کف کفایت معدودی بی‌کفایت بوده و هست و گویا ابداً راضی و مایل به اصلاحات نیستند کسی در مقام تحقیق برنیامد،... بنده هم [پس از اصرار برخی دوستان مبنی بر تحصن در سفارت عثمانی] دیدم

۱. همان، «نامه بینشعلی به ظهیرالدوله در ۲۴ رجب ۱۳۲۶»، صص ۳۹۱-۳۹۲.

۲. همان، «مکتوب صحبته‌علی از تهران به ظهیرالدوله در مازندران، ۲۳ ذیحجه»، ص ۴۱۳.

۳. همان، نامه یکی از اخوان در ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۶، صص ۴۱۵-۴۱۳.

آشنایی و همراهی با رجال غیر از خسران دنیا و آخرت به جهت فقیر فایده‌ای نداشته و ندارد و انسان بدون جهت نباید خود را مردود ملت و دوستان بکند [از این رو به سفارت عثمانی آمده و] ماندم... [عده کثیری در سفارت متحصن] و هر روز خبر اغتشاش ولایات می‌رسد و بزرگ‌ترین اغتشاشات در اصفهان بوده... حضرات مشروطه‌خواهان با کمال قوه و قدرت کار می‌کنند و پیش می‌برند. دولت‌ها نهایت استیصال را دارند... به هر قسم که صلاح بدانید تکلیف همراهی با ملت است... تصدق همه اخوان - عبدالرحیم الحسینی صفایی.^۱

به‌رغم همه خلوص و صداقتی که ظاهراً در نامه فوق مستتر می‌باشد، مع‌ذکک برخی مشروطه‌خواهان و انجمن‌های سری تهران، با توجه به سوابق سیاسی انجمن اخوت و بی‌اعتنایی اغلب آنها در قبال بمباران مجلس و حتی مغالزه برخی از ایشان با دربار و هیئت حاکمه، پیوستن عبدالرحیم صفایی به جمع بست‌نشینان سفارت عثمانی را از سر نیرنگ و با هدف خبرچینی برای امیربهادر دانسته و در شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌های ژلاتینی خود از حمله به وی دریغ نداشتند و به‌زعم خود به افشای ماهیت وی می‌پرداختند.^۲

در بین اخوان متمایل به مشروطه‌خواهان، گویا در این ایام ابراهیم صفایی پرحرارت‌تر از بقیه بود. وی که در خدمت وزارت عدلیه بود،^۳ سرانجام پس از غلبه بر تذبذب و نوسانات درونی خود، به اردوی ملی‌گرایان فاتح تهران پیوست و در نامه‌ای به خداوندگار و مراد خویش ظهیرالدوله، که از مفاد آن هنوز بوی شرمساری از دخالت در سیاست و اتخاذ چنین موضعی به مشام می‌رسد، در توجیه تصمیم خود نوشت:

قربان آستان مبارکت... یقیناً موجب تعجب خاطر مبارک خواهد گردید که شتر و نعلبندی! یعنی چاکر و اردوگشی با سردار اسعد و مخالفت با دولت!... چاکر به توسط پست این عریضه را تقدیم می‌دارم... نمی‌دانم با پست چه می‌کنند و به روز نوشتجات و مکاتیب مردم چه می‌آورند و چقدر متأسفم که این پاکت را ببینند و بگویند که بندگان حضرت آقا روح‌نفاذ با اشرار رابطه دارند، و آن مقام مقدس را به افکار و نیات فدویان آلوده دانند، و تصور ننمایند که رند عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی کار نیست و اقدامات فدویان با سایر ایرانیان وطن‌دوست هم مبنی بر مخالفت یا موافقت شخصی نبوده و نخواهد بود؛ بلکه با یک اسلوب و طریقه که در

۱. همان مأخذ.

۲. در مورد متن این شب‌نامه ن.ک: شریف کاشانی. واقعات اتفاقیه. ج ۲، ص ۵۰۲؛ نیز رک: همان، ج ۱، صص ۳۲۶-۳۲۷.

۳. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، «نامه ابراهیم صفایی به گیلان برای ظهیرالدوله در ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۶»، ص

انتخاب اشخاص و طرز حکومت پیش گرفته‌اند عامه ناراضی و مخالف‌اند و خواهند یا نخواهند این ترتیب برچیده و باطل خواهد شد... بدبختانه، با نیت مشروعه مردم موافقت نکرده و نخواهند کرد تا خودشان و این مملکت را به روز سیاه‌تری بگذارند... شهدالله و ملائکه که هیچ وقت راضی به استعمال اسلحه نبوده و نیست؛ و اگر در چنین خطری خود را انداخته و در چنین موقعی قدم گذاشته از ترس جان و حفظ حیات است که، از شر اشرار دربار، خود و مملکتی را خلاص کرده باشم... فدوی، عبدالرحیم صفایی.^۱

بدین‌گونه، برخی اخوان با درک این نکته که ناقوس مرگ استبداد محمدعلی شاهی به صدا درآمده است، سرانجام به کاروان مشروطه‌خواهان ملحق شدند اما البته ظهیرالدوله همچنان و کمافی‌السابق به سیاست و موضع محافظه‌کارانه خود ادامه داد و در مقام یک حاکم منصوب حکومت هیچ‌گاه جانب احتیاط را از دست نداد و حتی در بحبوحه قیام و جوشش شهرها و ولایات علیه محمدعلی شاه، در چهارچوبه مسئولیت و وظایف قانونی و رسمی خود، تلگراف رمزی زیر را در ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۲۶ از ساری به تهران برای صدراعظم وقت مخابره کرد:

حضور مبارک... صدراعظم مدظله: از قراری که شهرت کرده از استرآباد سوار به مازندران خواهند فرستاد. در این چند روزه هم از استرآباد و علما و اعیان آنجا به مازندران کاغذپرانی کرده کم‌کم اسباب اغتشاش ولایت شده است... علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. برحسب تکلیف چاکری به عرض رسانیده و منتظر جواب فوری است.^۲

وی حتی به این حد هم بسنده نکرد و روز بعد، ۱۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۵، با ارسال پیام زیر برای سید صادق نیاکی پیشوای شورشیان، محترمانه وی و پیروانش را تهدید به عکس‌العمل نمود:

به عرض عالی می‌رساند: ان‌شاءالله مزاج مبارک سالم است. از مراتب اتحاد و یک‌جهتی گذشته، بر حسب تکلیف حکومتی جسارت می‌کنم که انتشار اخبار اغتشاش استرآباد را از هر جا می‌شنوم سند روایتش به ملازمان جناب مستطاب عالی می‌رسد و البته می‌دانید که انتشار این نوع اخبار شاید منجر به مسئولیت دولتی بشود که، با کمال خلوص و اخلاص، درخواست می‌کنم که احتیاط این فقره را داشته باشید که مبادا موجب زحمتی بشود. زیاد عرضی ندارد. صفاعلی.^۳

۱. همان، «نامه عبدالرحیم صفایی از قم به کرمانشاه برای ظهیرالدوله در ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶»، صص

۳. همان، صص ۴۰۶-۴۰۵.

۲. همان، صص ۴۰۵.

۴۲۳-۴۲۰.

با این همه، به‌رغم مماشات ظهیرالدوله و تحمل همه مصائب و تعصب و مراقبت وی در ایفای مسئولیتهای قانونی که به او محول شده بود، حکومت تهران هیچ‌گاه به وی اعتماد کامل نداشت و هنگامی که برای تقویت پایتخت در قبال قشون ملی‌گرایان عازم فتح تهران، تصمیم به احضار ایل کلهر و رؤسای سایر ایلات مستقر در کرمانشاه گرفت، طی تلگرافی به رئیس تلگرافخانه کرمانشاه به وی گفته بود: «چون اطمینان به شخص آقا ظهیرالدوله، که در این ایام حاکم کرمانشاه شده بود] نداریم تو که رئیس تلگرافخانه هستی مسئول صحت اجرای دستخط باش و راپرت اقدامات آنها را عرض کن.»^۱

برخلاف تمام تکاپوها و تدابیر حکومت، سرانجام لحظه فتح تهران فرا رسید. در این لحظات احساسات و تحلیل فروغ‌الدوله، همسر ظهیرالدوله، گویای نگرش و مواضع سیاسی این خاندان است. وی دو هفته مانده به فتح تهران در نامه‌ای به همسر خود نوشت: «... وضع طهران خیلی بد است... شاه بیچاره یکه و تنها مانده...»^۲ همچنین پنج روز پیش از فتح تهران باز نوشت: «... روسها شاه را گول زدند که ما از تو حمایت می‌کنیم... شاه از ترس نزدیک است بمیرد. جز سپهسالار و اجزایش هیچ‌کس دور شاه نیست. یک اوضاعی است که چه عرض کنم. تشکر می‌کنم که شما و بچه‌ها داخل این جنگ و مرافعه‌ها نیستید.»^۳

جالب است که در روزهای سرنوشت‌ساز نبرد مشروطه‌خواهان با قوای محمدعلی شاه، که سایه هرج و مرج و ناامنی اغلب ساکنان پایتخت و به ویژه اشراف و دولتمردان را اندیشناک نموده و به هراس افکنده بود، خانواده ظهیرالدوله احساس امنیت می‌کرد، درست مانند یک سال پیش از آن، که ایشان و اخوان در هنگامه صف‌آرایی و اقدامات محمدعلی شاه از جانب دولت احساس امنیت می‌کردند اما محاسبه‌شان غلط از آب درآمد؛ ولی این بار در قبال ملت احساس امنیت می‌کردند و البته ضرر هم نکردند. فروغ‌الدوله اوضاع پایتخت و خانواده خود را چنین توصیف می‌کند:

... [پس از پیشروی و فتح پیاپی ملی‌گرایان، اغلب و از جمله] قوام‌الدوله و مشیرالسلطنه با تمام زن و بچه رفتند سفارت عثمانی. کسی که به یک سفارتی نرفته و بیرق یک دولت در خانه‌اش نیست ما و منزل ماست که هر قدر سرورالدوله زن نایب‌السلطنه و... به من اصرار کردند که تو هم بیا برویم گفتم نمی‌آیم. کسی با من کار ندارد. دیروز صبح وقتی که شاه رفت سفارت، عضدالدوله... پیغام داد که چون حضرت آقا نیست و شما مردی ندارید... یا بروید سفارت روس یا کامرانیه... پیغام

۱. همان، «نامه ابراهیم صفایی به ظهیرالدوله در ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷»، ص ۴۳۲.

۲. همان، «نامه ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷»، صص ۴۲۴-۴۲۳.

۳. همان، «نامه فروغ‌الدوله به ظهیرالدوله در ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶»، ص ۴۲۵.

دادند... از محبت شما ممنون شدم اما نه سفارت می‌روم نه کامرانیه... گفت می‌روم یک بیرق عثمانی می‌آورم بزنید به روی عمارت صاحبقرانیه. گفتم لازم نیست... عضدالدوله که رفت من نایب صاحبقرانیه را خواستم. گفتم رفت از توی انبار بیرق شیر و خورشید بزرگ عمارت را آورد؛ دادم به چوب بیرق عمارت بالای طالار بزرگ آویخت و چقدر از این کار لذت می‌برم وقتی باد به بیرق شیر و خورشید خودمان بالای اطاقم می‌وزید و پرده بیرق موج برمی‌داشت...^۱

و در مورد پناهندگی محمدعلی شاه به سفارت روسیه می‌نویسد:
... روسها محمدعلی شاه را گول زدند بردند سفارت روس. حالا که برده‌اند پُلْتیکشان همچو قرار گرفته که حمایت نکنند. به هر جهت بیچاره محمدعلی شاه پشیمان شده که چرا به سفارت رفته. واقعاً هم بد کرد. آبروی سلطنتی پنج شش هزار ساله ایران را برد... بیچاره شاه! راستی هر کس ببیند دلش می‌سوزد. تا چشمش به من افتاد هر چه کرد خودداری کند نتوانست؛ بی‌اختیار گریه کرد. گفت، عمه جان، دیدی چه به سر من آوردند. عرض کردم هیچ‌کس به شما کاری نکرد جز خودتان و هنوز هم ول کن معامله نیستید!...^۲

به هر حال، خاستگاه طبقاتی و بستر تربیتی فروغ‌الدوله و تعلقات و ارتباطات خانوادگی او موجب همدردی و تداوم رابطه و رفت و آمد وی با خاندان سلطنتی و کمک به آنها تا آخرین لحظات، از جمله در فروش جواهرات آنها شد.^۳
پس از فتح تهران و گشایش و استقرار مجدد مجلس و مشروطیت، ظاهراً روشن شد که سیاست ظهیرالدوله مبنی بر عدم دخالت در سیاست، که به عبارتی چیزی جز اتخاذ موضعی سیاستمدارانه در قبال کشمکش دولت و ملت و عدم دشمن‌تراشی به ویژه در زمینه مدارا با قدرت خشن حاکم نبود، بهترین و بی‌خطرترین سیاست برای حفظ امتیازات و مناصب و در عین حال وجیه‌المله و مقبول و مرضی‌الطرفین شدن و تبدیل او به «مردی برای تمام فصول»، بوده است. از این رو، بی‌مناسبت نیست که در خاتمه کار سلطنت محمدعلی شاه، نظر وی و اطرافیان را نیز دربارهٔ ظهیرالدوله بشنویم. فروغ‌الدوله پس از شرح استیصال و پناهندگی محمدعلی شاه به سفارت روسیه و ملاقات خود با نایب‌السلطنه و شاه و همسرش می‌نویسد:
نایب‌السلطنه از من پرسید این روزنامه‌ای که تعریف آقای ظهیرالدوله را نوشته‌اند

۱. همان، «نامه فروغ‌الدوله به ظهیرالدوله در ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶»، ص ۴۲۸.

۲. همان، «نامه فروغ‌الدوله به ظهیرالدوله در ۶ رجب ۱۳۲۷»، ص ۴۳۹.

۳. همان مأخذ.

دیده‌اید؟... گفت بلی خیلی تعریف از آقای ظهیرالدوله نوشته‌اند. نوشته بود که اول بنای مشروطه را در همدان ظهیرالدوله به پا کرد و اول انجمنی که در ایران پیدا شد «انجمن اخوت» بود. خیلی به ملت خدمت کرد. حیف است ظهیرالدوله در این شهر نباشد. بعد شاه گفت بلی مرد بزرگی است. در حقیقت قبول عامه دارد و همه کس دوستش دارد برای همه کار قبولش دارند. خوب است احمد [شاه] را بدهند ظهیرالدوله تربیت کند... ملکه جهان [همسر محمدعلی شاه] به شاه گفت من هم حقیقتاً مثل همه مردم به ظهیرالدوله اعتقاد پیدا کردم. دیدید از روزی که ظهیرالدوله را بی‌خانمان کردید دیگر رنگ خانه و زندگیمان را ندیدیم تا کارمان به اینجا رسید! شاه گفت بلی همین طور است. خودش هم گفته بود و برامان خط و نشان کشیده بود...^۱

با چنین زمینه‌ای، تعجبی ندارد که از این پس ما شاهد احضار ظهیرالدوله به تهران و سپردن حکومت پایتخت به او برای سه دوره (از ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲ ه.ق) تا زمان مرگ وی به سال ۱۳۴۲ ق بوده باشیم.

انجمن اخوت پس از فتح تهران

پس از خلع محمدعلی شاه و به سلطنت رسیدن احمدشاه و نیابت عضدالملک، ظهیرالدوله تلگراف زیر را از کرمانشاه در استقبال از جلوس احمدشاه خطاب به عضدالملک ارسال داشت:

به استحضار حضرت مستطاب اجل اشرف امجد اکرم افخم، خدایگان معظم، آقای عضدالملک نایب‌السلطنه مدظله، به خاک پای اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایونی شاهنشاه جوانبخت دل آگاه لازال ظلال رأفته. تلگرام رسمی حضرت اجل سپهدار اعظم مبشر جلوس میمنت مأنوس همایونی زیارت و به عموم اهالی کرمانشاهان اعلام و عموماً متشکر و دعاگو و به این بیت مترنم شده گفتند:

ای تخت شهنشاهی وای تاج کیانی جاوید بر این شاه جوانبخت بمانی و همه از صمیم قلب به ندای زنده‌باد شاهنشاه مشروطه‌خواه و پاینده‌باد دولت با سعادت مشروطه، بلندآوازه گردیدند. خانه‌زاد جلوس همایونی اعلی را از طرف اهالی [؟] خطه کرمانشاهان عرض تبریک می‌نماید، و دوام عمر و دولت ذات کروی صفا اقدس اعلی را از مولی مسئلت دارد. صفاعلی.^۲

گرچه ظهیرالدوله از تحولات جدید و گشایش مجلس دوم مشروطه استقبال کرد

۱. همان، ص ۴۴۱-۴۴۰. ۲. همان، «تلگراف ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷»، صص ۴۳۰-۴۲۹.

ولی، همان‌گونه که در گذشته اشاره شد، در واقع چندان به آینده آن خوشبین نبود و احساس خود را چنین بیان نمود: «... با این همه تفصیلات گمان نمی‌کنم زودتر از گذشتن صد سال پارلمان حسابی و دولت مشروطه داشته باشیم. ان‌شاءالله خواهیم داشت.»^۱

جشن نصرت ملی

از جمله مهم‌ترین و پرآوازه‌ترین اقدامات انجمن اخوت پس از فتح تهران، برگزاری «جشن نصرت ملی» و جمع‌آوری اعانه برای مجروحان و خانواده‌های مجاهدان بود که جان خویش را در راه استقرار مجدد مشروطه از دست داده بودند. این ابتکار به خصوص در آن فضای جنگ‌زده پایتخت که مدت‌ها جز بوی باروت و نفیر گلوله و خشونت و کشتار چیز دیگری تجربه نکرده بود با استقبال شایان توجه و غیرقابل وصفی مواجه شده بود، به نظر بسیاری دلیل بارزی بود بر جهتگیری و تمایلات سیاسی انجمن اخوت به سود مشروطه در گذشته و حال، به ویژه که در همان محل مخروبه انجمن برقرار شد که به حالتی نمادین نشان‌دهنده مظلومیت و بیان‌کننده جور و جفایی بود که از ناحیه حکومت مستبد محمدعلی شاهی بر آن رفته بود.^۲

با این همه، توجه به نامه‌های مبادله شده بین برگزارکنندگان جشن مزبور با ظهیرالدوله، بازگوکننده انگیزه و فلسفه برگزاری آن می‌باشد که در حقیقت به قصد جبران مافات و تلافی سکوت و سکون و بیطرفی انجمن در روند تصادمات مشروطه‌خواهان با حکومت مستبد و مطلق‌گرای محمدعلی شاه طرح‌ریزی شده بود؛ و از آنجا که در فضای سیاسی جدید دیگر ادامه سکوت و انفعال پیشین و برکنار بودن از مناسبات و گرایشهای عمومی حاکم بر جامعه مقدور و توجیه‌پذیر به نظر نمی‌رسید؛ و با توجه به داشتن جراحت آشکاری چون تخریب و انهدام مقرّ انجمن بر پیکره و پیشانی خود، از این رو، آنها موقع را برای افکندن خود به بستر جریانات عمومی و غالب و اعلام همنوایی و همراهی با ملت و دفن سوابق سرد و خاموش و منفعل خود مناسب دیدند. یکی از افرادی که در برگزاری این جشن نقش فعالی ایفا کرد و در مراسم آن خطابه بلیغی ایراد نمود، ابراهیم‌خان بود که در صفحات گذشته به تزلزلها و تأملات درونی و سرانجام الحاق وی به اردوی مشروطه‌خواهان اشاره شد. گزارش زیر که در تاریخ ۲۵ شعبان ۱۳۲۷ توسط دانشعلی از تهران به کرمانشاه برای ظهیرالدوله ارسال شده است به

۱. همان، ص ۴۴۹.

۲. همان، مقدمه، صص سی‌وهشت، سی‌ونه و هفتادوسه؛ صفایی. رهبران، ج ۱، صص ۱۶۳-۱۶۲؛ رائین. فراموشخانه و فراماسوزی. ج ۳، صص ۵۰۳-۵۰۲؛ مسعود همایونی. تاریخ سلسله‌های طریقه نعمه‌اللهیه در ایران. ج ۲، [بی‌جا]، پنگوئن، ۱۳۵۸، ص ۳۲۸.



اسماعیل امین‌الملک [۳۷۵۵-۱]

خوبی نشان‌دهنده فلسفه و اهداف برپایی جشن مزبور می‌باشد:

خاطر مبارک مستحضر است که در این واقعات اخیر و جنگها و آشوبها که پیش آمد و از هر طبقه و هر صنف خود را به عنوانی داخل معرکه نمودند هیئت انجمن اخوت به ظاهر داخل هیچ رد و قبولی نبوده؛ نه جزو مهاجمین اسمی از او برده شد و نه جزو مدافعین، و این ستمی هم که بر او رفته و به این روزش انداخته که با خرابه‌های ری فرقی ندارد و شکی نباید داشت که از غلطکاریهای روزگار و خطاکاریهای حواشی دربار بوده، و، با وجود این حالت، اگر در چنین روز هم ساکت و بیطرف می‌نشست از مناسبات اجتماعی خود را به دور می‌داشت. این بود که نظر به مسلک و طریقه انجمن اخوت قرار نیت اصلی و مقصود اساسی تشکیل این جشن را رعایت حال مجروحین و ورثه مقتولین از مجاهدین اعلام داشته عایدات آن را به

محل معروضه صرف و ایصال دارند، و همین‌طور در جراید اعلان گردید. ولی بی‌اندازه طرف توجه و جالب افکار گردید، و چون تشکیل جشن در ظل توجه و حمایت آن حضرت و همت اعضای انجمن اخوان اعلان شده بود بهتر جایی که به این سابقه متناسب به نظر آمد همان خرابه‌های عمارات سرکاری و فضای انجمن بود که خود یک نمایش اسف‌انگیزی بود، بدون آرایش و آرایش از رفتار ناگوار مملکت ویران‌کن دوره سابقین که این دستگاه عالی خاصه عمارات اندرون که آثار عظمت بنا و ترتیبات آن به خوبی نمایان است که چگونه ویران و با چه دشمنی با خاک یکسان نموده‌اند... همین‌قدر به اختصار عرضه می‌دارد این فضایی را که غبار بی‌صاحبی و بی‌پرستاری هر برگ و بارش را نماینده تأسف ناظرین و ملالت خاطر ساخته بود، و آن هوایی را که جز تراکم غم و اندوه و تهاجم درد و هموم در آسمانش احساس نمی‌شد، از نتیجه زحمت و مراقبت شاهزاده حسام‌السلطنه و مستخدمین این خدمت، چنان شد که هر ماتمزه مصیبت کشیده که در اینجا ورود می‌داد تمام غمها فراموش می‌گشت و فرشتگان نشاط بر و دوشش را فرا می‌گرفتند و معلوم نبود که بر اثر خرمی و طراوت باغ و بوستان است یا از حسن پذیرایی و انبساط اخوان....^۱

در این جشن که چندین شب ادامه یافت و درآمد آن به مصارف عمومی و خیریه رسید مدالهایی از طلا و نقره و مس که منقش به آرم انجمن شده بود به میهمانان برجسته و به ویژه به رهبران و سرداران مشروطه اهدا شد. هنگام افتتاح، سرود مخصوص انجمن و سپس سرود پیروزی توسط ارکستر انجمن نواخته شد و چنان فضای روحانی آکنده از معنویت و انبساط خاطر توأم با هلهله و شادی در فضای دهشتزده و مملو از خشونت پایتخت پدید آورد که در حدی خارج از تصور و انتظار اخوان، با استقبال همگانی روبه‌روست.^۲ به همین قیاس، ظهیرالدوله خود نیز در کرمانشاه جشن باشکوهی در استقبال از پیروزی مشروطه‌خواهان برپا نمود.^۳

از آن پس انجمن اخوت، به خصوص در پرتو تمایل و توجهات احمدشاه و عضویت ولیعهد او محمدحسن میرزا در آن،^۴ دور جدیدی از حیات و فعالیت‌های خود را آغاز کرد

۱. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، «راپرت از طهران به کرمانشاه توسط دانشعلی، ۲۵ شعبان ۱۳۲۷»، صص ۴۴۴-۴۴۳.

۲. همان، ص ۴۴۸-۴۴۴. ضمناً از ص ۴۵۳ به بعد جزئیات مراسم و صورت دخل و خرج و فهرست اعانه‌دهندگان و گردانندگان جشن و نحوه خرج درآمد حاصل به تفصیل آمده است.

۳. صفایی. رهبران. ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۲.

۴. همان؛ خاطرات امین‌الملک، ص پنجاه‌وننه و ص چهل‌وپنج و چهل‌وهفت؛ همایونی. تاریخ سلسله‌های طریقه

که تجزیه و تحلیل آن از حیطة تحت کاوش و بررسی این نوشتار خارج است.

انجمن اخوت و فراماسونری

به نظر برخی، انجمن اخوت از همان آغاز کانون فعالیت و همایش فراماسونهای ایرانی وابسته به «گراند لژ» فرانسه بود و الگوی ظهیرالدوله در پی افکندن چنین محفلی در واقع همان انجمنهای ماسونی فرانسوی بودند. گفته شده ظهیرالدوله پس از نیل به مقام وزیر تشریفات دربار ناصرالدین شاه، در سفری به اروپا به مجمع فراماسونری وارد گشت و در بازگشت بر آن شد تا لژی در ایران ترتیب دهد.^۱

محیط مافی، ظهیرالدوله را در شمار اعضای فراموشخانه میرزا ملکم خان آورده است،^۲ به اعتقاد محمود عرفان، وی که از تجربه ناموفق و علل ناکامی ملکم آگاه بود با هوشیاری و تدبیر بیشتر کار خود را آغاز کرد و در نخستین گام با اخذ فرمانی از مظفرالدین شاه به محفل خود رسمیت بخشید و سپس با جلب رجال خوشنام و اصلاح طلب به توسعه و تحکیم انجمن خود پرداخت. به منظور پیروی انجمن از فراماسونها، که دارای علامت مخصوص تیشه و پرگار و گونیا بودند، ظهیرالدوله هم تبریزین، کشکول و تسبیح را که نشان درویشان بود، نشان انجمن قرار داد.^۳

در هنگام گشایش رسمی «انجمن اخوت»، ظهیرالدوله با قرار گرفتن در صندلی نخست، بعضی از آداب و رسوم فراماسونها را به جا آورد.^۴ همچنین، به رسم ایشان، یک هیئت دوازده نفره موسوم به «هیئت مشاور انجمن» که به منزله هسته مرکزی آن بود و برخی از آنها از افراد فعال و سرشناس تاریخ فراماسونری ایران در ادوار بعدی به شمار آمده‌اند، انتخاب نمود.^۵ نیز، به رسم ایشان، مجله مخصوصی موسوم به مجموعه اخلاق منتشر می‌کرد. مشی این نشریه خودداری از دخالت در امور سیاسی و حتی مذهبی بود.^۶

حامد الگار، با توجه به همانندیهای موجود بین تشریفات نمادها و عملکرد انجمن اخوت با انجمنهای فراماسونری بر آن است که احتمالاً این شباهتها مبین تمایل و آمادگی

→ نعمة‌اللهی در ایران. ص ۳۲۸؛ راین. فراموشخانه و... ج ۳، ص ۵۰۲-۵۰۱.

۱. رجال بامداد. ج ۲، ص ۳۶۸.

۲. هاشم محیط‌مافی. مقدمات مشروطیت. به کوشش مجید تفرشی و جان فدا، زیر نظر ایرج افشار. تهران، فردوسی و علمی، ۱۳۶۳. ص ۵۱-۵۲.

۳. محمود عرفان. مجله یغما. س ۲، ش ۱۱، بهمن ۱۳۲۸، ص ۵۰۵.

۴. راین. فراموشخانه و... ج ۳، ص ۴۹۴. ۵. همان، ص ۴۹۶-۴۹۵.

۶. عرفان، مجله یغما، همان مأخذ. نیز ن.ک: بحث فعالیت‌های فرهنگی انجمن اخوت در بخش نخست این نوشتار.

ایرانیان برای ورود به مجامع ماسونی یا شبه ماسونی بوده است. به عقیده وی هنگامی که ظهیرالدوله انجمن اخوت را بر پا کرد، سنتهای ماسونی و سنتهای تصوف با هم برخورد کردند، اما در انجمن اخوت همواره اصول اخلاقی بر اصول تصوف برتری داشت.^۱

اسماعیل رائین معتقد است که ظهیرالدوله از طریق ترکیب عقاید و فلسفه اخوان الصفا و عقاید و سنن صوفیانه با اصول و مرام فراماسونری، مبنا و محمل و بستر نوینی برای توسعه فراماسونری در ایران پدید آورد.^۲

به نظر برخی، انجمن اخوت شاخه‌ای از انجمن فراماسونی «گرانداوریان» فرانسه بود که به دست ظهیرالدوله و میرزا نصرالله خان دبیرالملک در تهران بر پا گردید.^۳ روزنامه صوراسرافیل نیز بر آن بود که «انجمن مزبور اگر در ردیف یکی از انجمنهای عالم باشد همان انجمن (ماسونیک) است که موجب آبادی دنیا و رفع خرافات و اوهام باطله می‌باشد.»^۴

صرف نظر از درجه ارتباط و وابستگی انجمن اخوت به دستگاه فراماسونری جهانی، تجربه و تقدم زمانی سازمانهای غربی و از جمله فراماسونری در خصوص تدوین اساسنامه و مرامنامه و فعالیت تشکیلاتی، ظاهراً الگوبرداری ایرانیان از آنها را اجتناب‌ناپذیر یا حداقل مرسوم و متداول کرده بود.

گفته شده علت تهاجم محمدعلی شاه به منزل و خانقاه ظهیرالدوله (مقر انجمن اخوت) نیز همین بود که وی آنجا را مرکز فراماسونری (لژ اوریان)^۵ و دخیل در فعالیتهای ضددولتی^۶ می‌دانسته است؛ ولی اعضای انجمن، که قبلاً از نقشه این حمله آگاه شده بودند، پس از هماهنگی با وزیر مختار فرانسه، شبانه به توسط میرزا محمودخان (محمود جم) اسناد و مدارک لژ مزبور را از مقر انجمن به سفارت منتقل کردند و بدین‌گونه فعالیت انجمن اخوت، که شاخه‌ای از فراماسونری «شرق اعظم» (گرانداوریان) بود، در محاق تعطیل افتاد.^۷

از میان اعضای اولیه انجمن، کسی که بیش از همه مظنون به همکاری با فراماسونری

۱. حامد الگار. شورش آقاخان محلاتی. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران، ۱۳۷۰ش، ص ۷۲.

۲. رائین. فراموشخانه و... ج ۳، ص ۴۸۴.

۳. عبدالهادی حائری. تاریخ جنبشها و نکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی. بی‌جا، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۵۰؛ کتیرایی. فراماسونری... ص ۱۰۲؛ صفایی. رهبران. ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۴.

۴. روزنامه صوراسرافیل (طهران). ش ۱۲، ۲۶ رجب ۱۳۲۵، ص ۷۶. ۵. رجال بامداد. ج ۲، ص ۳۶۸.

۶. همان، ص ۲۷۰.

۷. محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. ج ۷، ص ۱۷۱۶ و ۱۸۳۹؛ رائین. فراموشخانه... ج ۳، ص

۴۹۹-۵۰۰؛ کتیرایی. فراماسونری... ص ۱۰۳-۱۰۵.

می‌باشد میرزا نصرالله خان دبیرالملک بود که گفته‌اند در فرانسه با فراماسونها مرتبط شد و پس از پیوستن به انجمن، رابط آنها با «گرانداوریان» فرانسه گردید.^۱

گفته شده پس از ظهیرالدوله، به موازات افزایش ارتباط انجمن با لژهای فراماسونری، تغییراتی در شیوه اداره آن به وجود آمد و در دوره مسئولیت امین‌الملک مرزبان، هیئت مشاوره تصمیم گرفت مقام ریاست هیئت از شخصیتی که به اصطلاح عارفان از درویشان باید دستگیری کند، تفکیک شود. پس صفاءالملک فتح‌الله میرزا را که شیخ ظهیرالدوله در سمنان بود برای دستگیری از فقرا تعیین کردند. پس از او علیرضامیرزا خسروانی و پس از وی محمد اخوت این سمت را عهده‌دار شدند.^۲

در مجموع، گرچه دلیل و مدرک مستدل و مستندی دائر بر تعلق خاطر و پیوستگی ظهیرالدوله با فراماسونری ارائه نشده است، اما در خور تأمل است که این انجمن بعدها به صورت مرکز لژ بیداری ایران درآمد^۳ و مقر آن رسماً دبیرخانه گراندا لژ مستقل ملی گشت.^۴

۱. حائری. تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونری.... ص ۵۰.

۲. همایونی. تاریخ سلسله‌های طریقه نعمة‌اللهی. ص ۳۳۵.

۳. رجال بامداد. ج ۲، ص ۳۷۰.

۴. نورالدین مدرسی چهاردهی. سیری در تصوف. تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۵۹. ص ۱۶۳.